

۳۱۳، ۸۹۹
م - ۱۱



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

3650



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

منوی بحر کمال

ایلی شیرازی

مع

مقدمه

از

جناب مولانا مولوی قدرت اللہ بیگ صاحب زاد

حسب فرمایش

جناب منشی منظر محسن صاحب کک او نٹیل پلشنگ باؤس لکھنؤ

باہتمام احقر العباد محمد سن غفرلہ رب العزیز

در مطبع انوار المطابع لکھنؤ مطبوع گردید

۱۹۴۱ء

بالاسوم

191. 2414



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar



مجلس شریف
مدرسہ اسلامیہ
پشاور

J. & K. UNIVERSITY LIB.
Acc No 60423
Date 15.9.65

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۸

مقدمہ

بعد از حمد و ثنا گری مصنف بے مانند کہ ہر مطلع و دیوان مبدع عاتش مطلع
دو صد خود رشید و نشان اسرار است و ہر موج بحر بیانش را دو صد سلک بر
ہو نہ و غوامض در حیب و کنار و پس از ستایش دنیایش دادار و بیہالے کہ داد
و دہش امنی مذاقی عالم جز و لا ینفک اکہم ظاہری دوست داو را پیر الے کہ
مخلوقات غیر متناہیہ را از مواند پر نوا کند فضل کرم و امتنان دانی نوا خود
بے منت گردانید۔ ابیات

گلستان سینہ زکین زده غش	چمن افتادہ راہ سر غش
زبس در بوتہ شوقش زده جوش	شدہ خوں در رگ سنبل یہ پوش
غمش چون خراش آمیخت لذت	تن گل را بناخن کرد قسمت

<p>رخ زرق طلسم رنگ پای است سواد نقطه دارد چشم لاله رسید از مجمرش سوزن به دود بود متقارشان مضارب یکبار نه کردی شان را در سر فراموش برایم بنجید و اغشش گرفتار از آن رویشست بر دیوار دارد سپهر بنجران دارد در آغوش شده کجاست خاکستر و اغشش که یاد در جستجویش کرد قائم</p>	<p>ز عشق او که از متناهی است ز بس خورشید که خوردش از رساله شقایق چون نه دغش سوخت خود بیادش عند لیباں نغمه برده اند داد دے گر بفکرش بدید آغوش بود کبک سرا سر گرد کهسار دل طاووس اند و صد خار دارد ز باغ و صف و طوطی چین پوش بود قمری همیشه در سراغش بسر سبزی خرامه سرودام</p>
--	--

تو انگریز آں صنایع حقیقی بجدیت که بیک حرف کن جمیع افراد تکوینی را از یک
ما بودنی و میدانی بودنی جلوه گری داده قادر مطلق بودن آن نطق و دوجا
را صفتی است غیر متعین و تعظیم و تجیدش را پای نه به آن بلند می رسیده است که
دست ادراک یک از افراد کرده جنیه و انبیاء تواند رسیده بایه و بی ادبی چه رسد

<p>همه روح و دوزخ و ذری از دست کافرو مومن و شقی و سعید</p>	<p>نیک بختی و نیک و ذری از دست همه را از دوزخی و حیات جدید</p>
--	--

عالم تیره و تاریکی را به یک پر تو نور ذات مقدسه محمدی علیه الصلوٰة والسلام

روشنی وجود عطا فرموده -

امام انکارم مدارا المدا را همه
 مه مهر در دوده مهر سرود
 همه سک ساراکلام مطهر
 شجره شجره آید مدح مطهر
 همه مصرعه عکس لاله مصتور
 در اسرار سالار دهر مطهر
 همه دور در کلک طراح عالم
 در املا و کلک آیه مطهر
 عروس گل و لاله در طبع سرود
 مراجم در احکام را و مطهر
 صد اوحاشیم رسول مطهر
 همه طرح طراح دهر مطهر
 محرک کل و لاله در مهر سرود
 محرک سمار سماع عرائس
 همه داده و داده در سرود
 مازل در اسرار اعلا و داور

دور آید ام الطوار و الای
 سما و سک دور مدح مطرا
 کل دور دور آواز و الای
 مطلا و همه لوح مدح مطرا
 در اسرار مدح رسول معلّا
 مصتور همه لوح دقار اعلا
 در املا و مدح امام المدا را
 دو لوح سما پر دوده مدح و الای
 طلا و همه سک در داورا
 همه عهد و الای امرا ح مطرا
 بیخ صاد و ایه همه مرگیا عدا
 در اسرار مهر رسول معلّا
 سر و سرور آید در اکرام و الای
 مه مهر در دهر همه معلّا
 سر داده در دها همه راس عدا
 همه حکم داورا و دهر مطرا

عروس سما سو را آسود
 در اکرام سالاد آرام مردم
 سها مهر و سر را و محکم
 در اسرار حمد آله مطهر
 همه اهل در و در اولاد آدم
 دم سعاد و مدح را و مطهر

هماء سحاء طاک مدح والا
 در اسلام لام مطهر احمد را
 بر م مهر و در اولاد اعلیٰ
 حمد و مدح حمد و مدح طه
 مع صا و آل رسول معلیٰ
 مد و در اسرار دار اعلیٰ

اما بعد حق العباد محمد قدرت اشرف یک را و ملیح آبادی می گوید که در خواص
 قاضی غیر از مولانا ابی شیرازی که البیت سخن آفرینی وصف ذاتی اوست کس
 و گیمه تاب و طاقت آن ندارد که بیک آن دو بحر ذخائر سخن انشاوری کند یا
 بیک زور دست و و کمال پند و و کلام راز نه نماید من بنده بجهان برانته
 یارائے آنست که در میدان تماشایش آن چنان عربیدیل که در بیدیل آن کلام
 او دلیل قاطع و برهان ساطع است شبیه نه خامه فرسوده پارا بوانم و دشنامے
 آن استاد ما بر فن که شان استاد می بر نام نامی آن نازد بزمانه دارد -
 نویسنده: اس مقام پر مطالع المحامد کے ۲۲ شعر کھمے گئے اہل میں یہ قصیدہ
 ۱۰۰۰ ہزار اشعار کا ہے ہر شعر کے لئے دو قیدی لازم ہیں اول یہ کہ کوئی حرف
 نقطہ کا نہیں ہے دوسرے کوئی فعل نہیں ہے تیسرے ایسے اشعار بہت کم ہیں
 جن میں علاوہ ان دونوں صنعتوں کے کوئی تیسری صنعت نہ ہو۔

سخن گفتن مرغ شکسته بال را سوخته کنگره عرش پر و اندادون است یا اسپ
افتاده هم را به سنا مضامند و آدران بهنگ و بود را آوردن احسان فن
بنادک خیالی و وقت آفرینی آل استاد مرفن اعتراف واقعی نمودن تقارن
روزگار بدست انصاف کوس استادش نمی تواند و عواد و فلک عود و ذی
کمالیش را بنوا میدارد و پیش خواص بحر معانی یا بحر موج معانی است
هر گوهر دریا به بانش مطلع و خشنودگی صد خود شید و خشان است و هر موج
بحر طبع انیقه اش متج و در صدر رانهای سیکر ان کلام مبهمش نه بجهت یزید و
ساب است که نانش ادراک عقده کشایش نماید و نکته اسرار عباد انش
نه چنان و قیق افتاده است که تپقی و روزگار آهنگ تو ضحش را در خیال آورد

تا در قانون گفتنش رگ گل
لب او ساز و برگ رنگ سخن
عشق و روز سخن تفریمش
خامه اش چون شود برقم پروانه
از گفتش گل نشانده شاخ فسلم
لیقه اش تا از زلف سبیل تر
که دره داخل بنا را آلوده
بشکست خطش درستی طرند
ورق آلود چو بر سر او گل تر

دکمش ساز لجه اش بلبل
میدمد صد نوا بچنگ سخن
صفحه و اله مشوره بجزیرش
خط به خط به آلوده و آلوده
بد و انش شده ست لاله علم
که کشیده سیه بهار بهیر
بمدادش چو مرغ گل و دود
رشمش در سیاه مستی طرند
بلبل از بال خود کشد مسطر

کلامش را از جنس کلام انسانی قیاس نمودن قیاس مع الفارق است منشا منش
افشائے مفیدین پیره آب و گل تصور نمودن تصور باطل مصنفاتش بیت المعصوم
معانی است که دو مصلقه معلقه به خود سببه معلقه باد نه کنگره آن آویخته اند و
انگیزه صفوات تا الفاتش گلشن حریر است که رنگینی دو صد بوتال مقامات
حریری تا بیک گل آن رسیدن نتواند بحر بیافش بحر سامری را بے بحر نموده
آوازه اعجاز کلامش بے دور است و خوش کلامی داد و بیداد و آوازه است
ما برامعه سخن گفتن سخن را به شیخه خاص زبیب و ذریت دادن است در آن
ما بر فن را میانه و فونی انگاشتن و کار فنون را آب یاری نمودن.

سوادش در بیاض فرو سیر	ادواں داد و دزد شمع شریک
بشرح متن حال بید مجنون	کن رنگ تکلم را در گم گون
کشاید لب جوهر سلیم بلیل	شود و انانای علم و فتر گل
بیاموزد و باین لهوانی	زبان شمع را بر روان خوانی

گرمی بنگام کلامش بحدیست که همه شمار سخن خام طبعان بپیشگی رسیده اگر
شرائے عجم بر کلام معجز نظامش نخر داده اند الحق تخرشان فخرست مغزی
بدین نخر بجا مرتبه تحریریت یافته و توفیقی چون بنادک خیالیش بے پرده خود
و توفیقی انگاشته فردوس نزهت کلامش دو صد فردوسی را در کسنا داده و
صائب چون بر آئے صواب انتهایش اعتراف نموده مرتبه صابنی یافته
عرفی عرفی است نظیری از نظر افتاده کلامش عنصری چون بیک عنصر
سخن دست برده خود را عنصری شمرده اما ای که بلال صا و بلاغت است

و لاله گلشن فصاحت با آنکه قبالة چهار عنصری بدست دارد به عناصر می بودن
 توجه نیاورد و ده علامه هم درانی بآن همه دانی اقرار نادانی نموده جوهری به تنقید
 لای تصنیفاتش خود را جوهری شمرده طغرا طغرا نویس منشآت آن استاد
 منظر است کاتبی کاتب تصنیفات آن ماهر بیدیل اگر چه بحداد او داریل و نهارد
 بر تبه ثالث است اما آن ماهر علوم حکمیه و واقف فنون عقلیه علم اولی گفتن
 می شاید و اول را بر تبه ثالث آورده و می باید به حرف عباد اقلش مطلع
 خود شید اسرار معانی است و بر نکته منشآتش موج خیزی حشمتی بیانی
 هر که یکبار زنگینی کلامش را دیده و دیده اش چندان سرایه شود تا زنگی بدست
 آورده که مناظر انظارش چون گلزار ابرام زنگین گردد دیده دوده آوازش
 در امطار لای اسرار است و جوهر معانی را به نقادی او گری بازدار الواح
 سخنش بزم بگ صفوات از تنگ و در زمره شاگردانش دو صمد
 مانی و ارژنگ تابندگی خیالاتش هم جلوه ماه و خود شید درخشان است
 یا بزم بگ زنجینی اوراق گلستان گلستان کلامش از سطوره و حروف سنبلی
 و بنفشه در کنار دارد سواد خطش سواد طره شایدان طرا است بچیدگی
 عباد آتش چون سرے مرغوله عرائس پرانده تیج و تاب اسرار ادا کئے
 کلامش چون ادا کئے بیت ابد وئے شیریں شیریں و چون مضمون ملیح
 مطلع روز و لیل انکین ه

گل و سنبلی درین گلشن نباشد سهار اینجا بهستی آشناسد
 منجمد دیگر تصنیفات شاعر قدیم المثال و منشی بلعد خیال که کوس عدم المثالی
 آن غلغلہ در گنبد دقلا انداخته شنوی سحر جلال ست اکو منوی است
 بے نظیر که نظیر آن در عالم و هم و خیال نتوان گذشت و بحر بیت خال

پراز لالی غواص و اسرار با کله از است همیشه بهار که بوی گل آں دماغ
 عالم مطهریتوان ساخت تخلیست پراز اثمار مضامین و معانی که باد نئے تحریر یک
 اند آں دوحه فضل و کمال جیب دوا من مدد که را مملو میتوان نمود و وجه تصنیف
 چنین کتاب لا جواب آفت که از دے مولانا ابلی شیرازی که شیراز بنام
 نامی آں یکشائے عصر چنان که بخود بنام و نام پدرش بجا است در محفل صفت
 نشینان باد گاه حقیقت و بزم گال خود ده دال گاه گاه طریقت مست آرائے
 فضل و کمال بودند که سخن در وصف فارسان میدان معانی و نور آورده آں
 کمان و دعوی میکند شت از انجمله تعریف مولانا کاتبی بمعرض بیان آمده و کمان
 دعوائے از قوت بازو بے طبع انگیزته و بر سر باز از سخن درے آو سخته یکے
 مجموع البحرین و یکے نسخه تجنیسات و پہلوانان عرصه سخن یا قوت
 بازو بے طبیعت و زور آزمائی فکرت اند آں هر دو زو مانده و در مانده اند
 چون ایں صدهائے کوس دعوی بسبع مبارک مولانا بے موصوف رسید غیرت
 آورده فرمودند که از قوت بازو بے فهم خودی یا بزم کلاں هر دو کمان را در
 قبضه فکرت در آورده یک حمل هر دو در شش تا گوش چنان چشم که آوازه
 از دو تختین از هر گوشه بر آید چون ایں نکته را در اندر بعضی از اہل تصنیف
 انگیزند و ازین معنی انکار کردند و در طلب ثبوت بدین مولانا بے موصوف
 آوختند کہ ایں دعوی نیست غیر از لاف و کذات والا ایک کمان و اینک
 مصاف طبع عالی مولانا از جا بر آمده ہم در آن وقت توجه شدند و طرح
 ایں فتوی انداختند چنانچه مجموع البحرین و نسخه تجنیسات را یک جا
 نمودند و با وجود چندین صنایع عجیبه و غریبه و قافیتین بودند هم لازم آں
 نمودند بطریقیکه اگر در مقابلہ نسخه تجنیسات خوانند فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

کہ بحرِ مدس مخدوت است جواب آن باشد یا از یادِ قی صنعت از بحرین
 و ذوقِ قافیتین و اگر در مقابلہ مجموع البحرین او خوانند بر وزن منقطن منقطن قافعلن
 کہ بحرِ مدس مطوی یکفوت است و بحرِ مدس در تحت دست جواب
 آن باشد یا از یادِ قی صنعت تحسینات و دیگر التزامات کہ در آن دو نسخہ نیست
 حق آنست کہ اگر شنوی بحر جلال را کرامت مولانا اپلی گویند بعید نشود یا چنان
 خیال کنند کہ عطیہ الہی است کہ بدعاے بزرگان دین مابہ مولاناے موصوف
 رسیدہ بہر کیفیت بحر جلال مرتبہ مولانا را چنداں بند ساختہ کہ بیش از آن تصویب
 و آنچه رائے از باب فن است در آن مبالغہ و طرح تصور نباید کرد بلکہ امرے
 واقعی انکاشتن می شاید خاشاچہ اکثر قادیان اشوار و ماہرین فن معترف بر آنند
 کہ در صنایع اشوار و وقت آفرینی مولانا اپلی را جواب دادن از قبیل محالات
 است ممکن است کہ دیگرے از شعرائے ذی اعتبار کتابے تصنیف کنند کہ مشتمل بر
 صنعت و قیقہ باشد لکن جستی در روانی الفاظ و خوبی ترکیب خوش اسلوبی بندش
 و پسندیدگی کلمات و درستی نظم و جزالت موافی و رعایت اصول فصاحت و بلاغت
 مثل مولاناے الہی در حد دیگرے نیست۔ ملا کاتبی کاتبی باقلی رموز و غوامض
 کلام است و مولانا اپلی اہلیت تصنیف آفرینی آن دارد و آنچه فرق و مابہ امتیاز
 در کتابت و تصنیف است بعینہ عمہ فرق و الہی و کاتبی تصور باید کرد کہ کاتبی را ماہر
 آن نیست کہ بالہی دعوی اہلیت سخن نماید۔ اہلیت الہی از الہی است و بے آبی
 کاتبی از کاتبی۔ بالہی علم اہلیت بحر آفرینی و خوش کلامی برآراشتہ و کاتبی در رنگ
 و تاب افتادہ الہی در میدان سخن آفرینی دم و خم ملی وارد و کاتبی کے ماہر
 مقاومت آرد۔ کاتبی در یکائے بے آبی مبتلا گردیدہ و الہی در زمرہ آلِ طہار
 مابہ مستند عز و افتخار رسیدہ کاتبی تب را در کنار وارد و الہی سرانہ در دہلی میں اور پور

بهر کیف کتاب کاتبی کے تاب آں داد کہ در میدان سحر طلال الہی علم دعوائے
 برافراز مخفی مباد کہ دریں شنوی مصنف علامہ ہر یک شعرا بچند صنائع مشکلہ
 مقید نموده اول آنکہ شنوی سحر طلال بہامند و بحرین و دو قافین است و ثانی کہ
 در قافیہ آخری ہر شعر تجنیس است ہمہ اقسام تجنیس را بخوبی تمام چنانکہ باید بیان
 فرمودہ می شاید کہ قبل از تنقید بر اشعار در باب سحر طلال و بیش از اشعار بر دیگر
 صنائع و نکات و محاسن کلام اقسام صنعت تجنیس را ذکر کنم تا موجب بصیرت
 شائقین گردد و ما توفیقی الا باللہ العلی العظیم

بیان اقسام تجنیس

ہر یک از اقسام تجنیس را جناس بین اللفظین نیز گویند و آن تشابہ بودن
 دو لفظ است و در لفظ و مخالفت بودن آن در معنی و تجنیس در چند اقسام تقسیم
 می پذیرد و ما ہر یک را از آنہا بیان می کنیم انشاء اللہ تعالیٰ۔
 اما اول تجنیس تمام داد آنست کہ حروف ہر دو لفظ نوعاً و عدداً و سبباً و ترتیباً
 متفق باشند پس اگر ہر دو لفظ متجانس از نوع و احد باشند مثلاً ہر دو اسم
 یا ہر دو فعل یا ہر دو حروف باشند آن را تجنیس مماثل خوانند چنانکہ دریں
 ابیات شنوی سحر طلال۔

باکہ دریں بسملہ باب آمدہ پانی فتح از ہمہ باب آمدہ
 ضعیف لفظ یا پ در مصرعہ اول بمعنی ابتدائے چرخ و در مصرعہ ثانی بمعنی انتہا
 آن و بدین تفاوت تجنیس را پیدا کرد و در لفظ باب صنعت مقولوب است
 و لفظ باہر لفظ باب بہر طور موجودی داد و در لفظ پانی نیز لفظ باہر است

بسمه مخفف بسم الشراست

اده دندانه سین شانه ساخت بازو دین را قوی این ساخت

توضیح: مصنف درین شعر نکته غریب بیان فرموده است و آن است که
دندانه سین که بالاده مشابیهت دارد مقتضای فعل اده بود لکن حکیم مطلق بمقتضای
حکمت بالغه آن اده سین را شانه ساخت اے آله زب و زینت و موجب
آرایش نمود. لهذا بازو دین از شانه سین بسم الشراست قوی گم دیده. لفظ
شانه در اول مصرعه بمعنی کنگهی است و در مصرعه دوم بمعنی کندها (پسندی)
اے دل آرا همه ز دانه اوست ۳ راحت دلهای همه از دانه اوست

توضیح: دانه که آرایش دهنده همه دلهای و نیز آراینده جمیع عالم است بمناسبت
دانه رحمن است و نیز راحت همه دلهای از دانه رحمن پیدا شده از آنکه اگر اده
راحت دانه رحمان منفاک گردد و دستهای مانند راحت بهر کس دانه رحمان
میدارد راحت جمیع عالم است. هر یک اباد که مصنف به حسن تدبیر درین شعر
بج مرتبه تکرار دانه نمود دست صنعت حسن تکرار ازین بهتر و گیر چه باشد آرا
جمیع دانه است. درین شعر علاوه صنایع مذکور صنعت تخیس در و القصده

الی العجز نیز زیست
بخشش کو نعمت گنج دواں هم بخشش تو علت منج دواں
توضیح: دواں در مصرعه دوم بمعنی روح است درین علاوه قیود مذکور
صنعت تمصیح را هم التزام نموده.

نغمه شوق دل عاشاق راست ۵ آمده دانه پرمده عاشاق راست
تنقید: عاشاق در مصرعه اول جمع عاشق و در مصرعه دوم نام مقایسه از دواں در
مقارنات علم موسیقی درین شعر صنعت مراعاة النظیر را نیز بیان نموده

یادب از احسان نظر از ماضیاب دوزخ غصیاں دگر از ماضیاب

این شعر صنعت ترمیم در اینر متضمن است

سگر کنی آفرزش مفسد و است برود تو دایج و کاسد و است
درین بیت صنعت تضاد را نیز بیان کرده و مفسد و کاسد نیز نوعی از تجنیس است

از آنکه حرف سین و دال در هر دو مشترک اند

سگر افتد آن سایه و بر توبه فرق نیست در آلاش توبه فرق

فرق در مصرعه اول بمعنی سرود در مصرعه ثانی بمعنی جدائی -

بر دل در مانده بیکار سازد رحم کن از لطف خود ای ساز

هر سر مویش شب شبها که قسد بر مانده او بر سر خود پائے قسد

درین شعر بدون صنعت نرا عاۃ النظیر و تقابل هم ظاهر است

طائر جان گشته هم آهنگ او درین دین گمزه هم آهنگ او

آهنگ در مصرعه اول بمعنی نغمه و آواز و در مصرعه ثانی بمعنی قصد و اراده

گمزه حل مشکل از دوا نس جان یافته آب و گل از دوا نس جان

آب و گل بمعنی قالب بشری

قالب صورتی آب گل نمازی نیست ازین لباس بر آید چو نماز کفیه

در هر دو قافیه این شعر تجنیس است و درین اشعار آواز (اے مولف) -

همه لام لام لام عکس

درین شعر صنعت تضاد هم است

در اسرار سرور همه و هر دانه کدر درک دانه در اسرار والا

درین شعر صنعت مقلوب غیر مرتب هم هویداست

ملا و حکم در همه عهد سرور همه عهد سرور ملا و ملا

و این شعر در الصدر الی العجز را نیز مشتمل است

در اکمل شرح محمد محمد محمد در اسرار طه

نخ صادر در اسرار صلوات لواء ولایت رسول

درین شعر بودن محنت تجنیس بجا ندارد که الخطایا هر است

همه سود سودا سودا مال همه سود سودا در اسرار سودا

شاعر درین شعر بحد طریق صنعت تجنیس را انتظام کرده است

سالموح مدح رسول مطهر در اسرار طه همه مدح طه

برادر برادر امام الکرام در ادوار طه همه مدح والا

همه گاه در در در گاه سرور همه صدر در در صدر معلما

در احوال سهم رسول مکرم همه سهم دانند در اعدا و در دا

از دست چنگ از دستم چونالان عود و لفظ مشک نشانیستم چو سوزان عود

اما تجنیس مستوفی آنست که دو لفظ متجانس از دو نوع باشد مثلاً یک اسم بود و دیگری فعل

که کند ادراک تو حاصل خرد فهم که این شیوه باطل خرد

خرد در مصرعه اول بمعنی عقل و در مصرعه ثانی مضارع از خریدن

چون دهب احسان تو رحمت نشان آتش قهر از نم رحمت نشان

نشان در مصرعه دوم امر از نشان کردن است و درین صنعت تضاد هم است

رحم کن از رحمت اسید بخش تار سد از نعمت جاوید بخش

بخش در مصرعه اول امر از بخشیدن و در مصرعه ثانی بمعنی حصه

لطف تو انداخته هر گوشه خواں بر سر خواں بنده بے گوشه خواں

خواں در مصرعہ دوم امر از خواندن -

رحمت خود بنم سرافتاده پاش در ره احمد میر از جاده پاش

پاش در مصرعہ اول از پاشیدن -

گلبن دین بیل معنی سراسے ساخته در گلشن اعلیٰ سراسے
بم درست این بنده میکس نهاد خشت در از شوق تو بالین نهاد

نهاد در مصرعہ دوم ماضی از نهادن -

هر که بر آکت دبد از جال درود کشته آفرزش و غفران درود

درود در مصرعہ دوم ماضی از درودن -

پیر و ایشان شود در آن جهان خوش دل اندر صف مردان جهان

جهان در مصرعہ دوم امر از جهانیدن

ساتی از آن باوه حضور دوم در گد در ریشه من هو مردم

دم در مصرعہ دوم امر از دیدن و در هر دو قافیه تجنیس است -

و درین بیت کمال اسماعیل ه

امید لذت عیش از مدار چرخ مدار که در دیار کرم نیست زاد می آید
لفظ مدار در اینجا مقصود است که اول طرف مکان است دوم صیغه شمی از دشن
و درین بیت نظامی ه

اگر نیک بودی همه کار زن زنا را از نایم بودی نه زن

و اگر از آن دو لفظ منجاس یک مرکب بود و دیگر منفرد آن را تجنیس مرکب

خوانند و خاص تمهید نیز گویند و اگر تجانس در کتابت بود آن را تجنیس

مرکب متشابه و در غیر آن تجنیس مرکب مفروق خوانند -

مثان تجنیس مرکب متشابه چنانچه درین شعر ابوالفتح ه

ذالمدین ملک واهیه فداعده فدلته ذاهیه

لفظ ذاهیه در مصرعه اول مرکب است از ذاهیه بمعنی صاحب عطا و
مصرعه دوم مفرد است بمعنی «روزنده» چنانچه در میان اشعار ابلی ابیات

عام تو زن بر سر دیوان بود کاتش بال و پر دیوان بود

لفظ دیوان در مصرعه اول مفرد است بمعنی کتاب و در مصرعه دوم مرکب است
از دیوانه و اذالفت و نون جمع.

یا که در میان نادره گویا شده مرکز نادره گویا شده

لفظ گویا در مصرعه دوم مرکب است از «گو» که امر است از گفتن و از حوت یا
اے که بر اسرار تو داناکمند که رسد از عقل کس آنجا کند
لفظ کشید در مصرعه اول مرکب است از کم دانند.

ساقی ازان باوه منصور دم در رنگ و در ریش من صور دم
در کش از کرده بر روزما شب بکن از هیبت خود روز و نما
روز ما در مصرعه اول مرکب است از «رو» بمعنی وجه و از «نما» بمعنی ازما
اے شده در خانه جان منزات خانه جان یافته ازان منزلت
لفظ منزلت در مصرعه اول مرکب است اے منزل تور
و چنانکه در میان ابیات مطالع المحامد راد غنی عنه.

اکادم دراد و ایدانه کسر	سرداد سرداد و درداد دادا
مطالع لایرم مهر طالع	هم و آه در دود ماه مطرا
ادم دهر در و در سالار عادل	در آرد در آرد و هر مطرا
طایر الم و در ایل طایر	مواسا مو آسا در اطوار اعدا
همه مهد آرام عهد مطهر	در آرد در عالم طارار والا

در اہم و دار ہم و در د کامر ہمہ لا و لا دور و لا لا
 و مثال تجنیس مرکب مفروق چنانچہ دریں بیت مولوی جامی ہے
 تو ہمائی و نیست نطلی ہما جز و د و زلف تو دایم ظلمہا
 و دریں بیت علامہ ابلی شیرازی ہے
 ہر الف آزادہ اند و لبری در ریش افتادہ اند و لبری
 و اگر آن ہر دو لفظ متجانس در بیات حروف مختلف و در نوع و عدد
 و ترتیب متفق باشند آن را تجنیس محرف خوانند چنانچہ دریں شعر شرمی
 سحر طال ہے

ماہمہ بیچارہ و گشتہ ایم دائہ حرم از ہمہ گشتہ ایم
 و نیز دریں ابیات یاد کہ در مطالع المحامد گفته

در مطالع گل و در آوار ماح ہمہ در در و در و در و در
 سرکار سرکار اعلائے سرور در اکرام و در حمد دارائے اعلا
 مصمم گو وہ ہمہ ایل حکم در اعلائے اعلام دارائے اعلا
 مع موم مسود و ہر معلم در اکرام و عدلی الہ معلما
 ہمہ در در و در و در و در مطہر ہمہ کسر آہام و در عہد کسرا

و دریں بیت فغانی ہے
 اند کوئے تو خوں باد بر آشفتم در فتم گم گمے ز دل مدعیان دہشتم در فتم
 و دریں شعر حکیم شامی کہ در منقبت حضرت علی کرم اللہ وجہہ گفته ہے
 محرم او بود کعبہ جان را محرم او بود ستر قرآن را
 و دریں بیت علامہ ابلی ہے
 یافتہ از لطف تو جنت نعم ہر تو لا گفته در رحمت نعم

اگر تجنیس از یک کلمه و جزو از کلمه دیگر ترکیب یافته حاصل آید مرع
مانند چنانچه درین ابیات مطالع المحامد آید

همه کلام در دود احکام والا در اصلاح احکام سالار اعلی در آلام احوال و هر معتر مراحم مرام رسول معلی گل دلاله در دوده ام والا همه دام آدم در اسرار والا همه کامل دود هر دود والا همه نگاه در دود نگاه والا همه دهره در دود هر دود والا	همه سرود در دود هر دود صلاح همه دود و هر مطهر همه دود آید در دود عالم مراج ادم در مراحم مهتد همه دود کلام در دود هر دود دود آدم در دود هر دود مطهر همه حاصل اصل اسرار حکم دود عالم همه دود هر دود مسلم همه دود در دود دود
---	---

اگر در و لفظ متجانس کمی و زیادتی در حرف باشد مثلاً در کس
حرف لود و دود و غیره بمانند چنانکه در دود و عدد آنما تجنیس قص نیز تجنیس
زائد گویند بدانکه نه یادی یا در اول کلمه بعد یا در وسط یا در آخر کلمه باشد
چنانکه درین اشعار مطالع المحامد آید غنی عنه

سدا و همه دود در عهد والا طلوع المکارم دود المکارم والا ملاحم مراج رسول معلی همه ماه مهلک در اعمار اعدا همه ماه مهلک در اعمار اعدا مطر ادر اگر ادم اولاد در دود	همه کلام هر کلام در دود هر دود مراد همه دود هر دود مطهر در آید دود و همه دود سرود همه مال دود دود مال هر دم همه دود در دود اعدا سرود در امل در آرام عهد مطهر
--	---

اساس اسرار عدد و مکتب
مکتب در آس سمار معلما

و نیز مسلمان ساوجبی گوید

باشکوه کوه طمت ابرگریاں بر جبال
باوجود وجود دست بر خنداں بر حجاب
و دریں بیت حکیم خاقانی است
صبح مشرق جو کرد برق نور آشکار

خنده زداند بر بواب برق او برق دام
در برقی و برق کمی و نه یاقی یک حرف است

و دریں بیت حکیم ازرقی است

ز شهر فتنه بخیزد چو تیره شبی
بشک مشک بریزد چو طره نقاشی
درخیزد و دریزد و تیره و طره اختلاف پانزده یک حرف واقع شده

و دریں بیت طالب آملی است

کفر است در طیفه ماکینه داشتن
آئین است سینه چو آئینه داشتن
در آئین و آئینه کمی و نه یاقی یک حرف است و در آخر کلمه زیادتیا بود حرف

نیز شده است

چنانچه دریں بیت خاقانی است

تا بر کفار باج از قاهره درخاسته
و امخ افیرا و گمده اند و لغناں انگشته
در و امخ و و امخاں بدو حرف کمی و نه یاقی پیدا شد و این تخنیش و آئین هر طری خوانند

و اگر دو لفظ متجانس که در نوع حروف مختلف باشند پس اگر آن دو حرف مختلف
قریب المخرج باشند آنرا جناس مضارع گویند و اگر درانی هر دو حرف قریب المخرج نباشد
جناس لاحق خوانند و این هر دو قسم نیز از سه حال بیرون نخواهد بود اندانکه
و نوع آن دو حرف مختلف یا در اول کلمه خواهد بود یا در وسط یا در آخر

چنانکه دریں بیت بر لوی جامی است

جای از تہہات بستہ زبان
سخن از طہرات می گوید

وحکیم شانی می فرماید
باطن تو حقیقت دل تست
دیگر ابو الفرج می گوید

کار تو غزوه باد و یار تو حق
عرش تو تاج بلد و زرش تو گاہ
وحکیم امام خاقانی شروانی

در رائے من از غزہ گمانہا کشید
بمجان من از طرہ کمینہا کشادہ
احقر العباد زیادہ اندین چه گوید و چه نویسد

خاکسار مرزا قدرت اشرفیگ راد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱	اے ہمہ عالم بر تو بے شکوہ	۱	شوکت خاک در تو بے شکوہ
۲	نام تو راں بر سر دیوان بود	۲	کاتش بال و پر دیوان بود
۳	شد بتو سر و قمر جاں نامزد	۳	نام تو خود سکہ بر آں نامزد

اے قادر مطلق ہمہ کائنات پیش تو بے شکوہ است عنی چندان شاک شوکت
ندارد از آنکه بتو الی بہتر ازین صمد عالم را بآن واحد پیدا نامائی و شوکت نامائی
خاک نشینان و رگاہ تو بیش از کوه است۔

کے عنوان دیباچہ کتب و دیوانہا را بنام تو اداں می آید کہ نام تو بال و پر
شیاطین را می سوزد و دیوان در مصرعہ دوم مرکب است از دو بحر شیطانی اداں جمع
کے نامزد و مصرعہ اول یعنی منسوب است و در مصرعہ دوم مرکب است از نامزد و

خواست دل ز خانه ششدر کشاد

۴ نقطه بسم الله از ان در کشاد

۵ با که در این بسمله باب آمده

۶ اده دندان سین شانه ساخت

۷ هر الف آذاده اند و لبر می

۸ طره لاش شده و در آن قصور

۹ چشمه با آمده جو یا کس مهر

۱۰ راسه دل آرا همه از راسه است

۱۱ راحت لها همه از راسه است

۱۲ خانه ششدر راسه خانه که ششدر می دارد و راه از دنیا بجا طحیات

۱۳ فائل نقطه بسم الله مراد از نقطه بای بسم الله که ابتدای بسم الله از ان شود کشاد

۱۴ در مصرع اول معنی کشادگی در هائی باشد و در مصرع دوم ماضی از کشادگی

۱۵ باب مصرع اول معنی ابتدای خبری و در مصرع دوم معنی انتهای خبری لهذا از لغات معنی پس پیدا

۱۶ سین مراد از سین بسم الله است و تشبیه دندان سین به اده نیل لطف داده

۱۷ که دلبری در مصرع اول معنی مستوئی و در مصرع دوم مرکب از دل و بزمی

۱۸ قصور در مصرع اول معنی کمی و نقصان و در مصرع دوم جمع قصر معنی محل

۱۹ هر در مصرع اول معنی محبت و در مصرع ثانی معنی آفتاب

۲۰ که این همه دل آرائی راسه بنا به بیت که در مصرع اول مراد از راسه است

۲۱ در مصرع دوم معنی رویت دیدن عنی راحت پیدا از دیدن راسه که در بیت است

۱۱ دید درین مآدم و آنرا بهشت	غنچه پایش دل جان را بهشت
۱۲ در خور او بخشش آلا وجود	ماهی نون کشتی دریا وجود
۱۳ مرکب نه دائره گویا شده	یا که درین نادره گویا شده
۱۴ داده و از آن حلقه جان خاست	حلقه میم ست بران خاست

در توحید

۱ که رسد از عقل کس آنجا کند	۱ که بر اسرار تو دان کند
۲ زهر و اول شده تا آخرت	۲ کیست درین مرحله تا آخرت

۱ بهشت در مصرع دوم ماضی از هشتن است :

۲ الی نون را بهماهی تشبیه داده و نون ماهی را نیز گویند در خود یعنی لائق الایمانی نعمت
 ۳ که گویا در مصرع اول کائنات فاعل از گفتن در مصرع دوم مرکب از گویا به دائره مراد از اقل
 تسویه مرکز نقطه که در حلق وسط دائره باشد و به خط وسطه امتده از آن نقطه تا به خط محیط با هم وی باشد

در توحید

۱ که کند در مصرع اول مرکب از کم دانند

۲ که کیست در بر تو تا آخر منزل اسرار لکنی غیر از پرده اول که مراد از حضرت تمایز بین
 صلی الله علیه و آله و سلم باشد از آنکه ایشان تا آخر مرحله اسرار سیر کرده اند

چوں همه زاندریشه خود واپسند	۳	که بود اندر شایات از ما پسند
که کند ادراک تو حاصل خرد	۴	فهم که ای عیشوہ باطل خرد
لطف تو بخشیده سخت از نواخت	۵	یوسف جان ایت سخت از نواخت
یافتہ از لطف تو جنت نعم	۶	چہر تو لا گفته در رحمت نعم
بخشش تو نعمت گنج رواں	۷	بخشش تو علت رنج رواں
ناشدی از بندہ دین زنجکاه	۸	یافتہ صد راحت ازین زنجکاه
گلبن تن را و ہی از جاں نوا	۹	بیل دل را رسد از جاں نوا

۱۰ غنا غور فکر خود را در امور صفات بذات تو موجب شرمندگی و ندامت میداند
لہذا فکر ما را در این امور کے پسندی خواہی کرد۔

۱۱ کے ادراک معنی دریافت خرد در مصرعہ اول بمعنی عقل و در مصرعہ ثانی مضارع
از خریدن بمعنی آختن یا گردن۔

۱۲ نواخت در مصرعہ اول بمعنی نوازش و در مصرعہ ثانی ماضی از آختن بمعنی بلند کردن تہات
نعم در مصرعہ اول بمعنی نعمت و نعم در مصرعہ ثانی بمعنی ہاں خدا لا۔

۱۳ رواں در مصرعہ ثانی بمعنی جان است۔

۱۴ زنجکاه در مصرعہ اول بمعنی دور کشیدہ رنج و تکلیف کاه امر از کاہیدن در زنجکاہ در

در مصرعہ ثانی بمعنی جائے رنج و تکلیف مراد از دنیا راحت و رنج باہم متضاد اند

۱۵ نوا در مصرعہ اول بمعنی ساز و سامان و در مصرعہ ثانی بمعنی آوازہ و نغمہ۔

۱۰	آمده زان پیموده عشاق راست	نغمه شوق دل عشاق راست
۱۱	بستر از ان بنغم و درازدن است	بندگی عشق تو مردار ازدن است
۱۲	شب ممکن از بهیبت خود روز ما	درکش از کرده بدر روز ما

مناجات

۱	دو رخ عصیان گرا ز ما متاب	یار بار احسان نظر انداختاب
۲	آتش قهر از خم رحمت نشان	چون با احسان تو رحمت نشان
۳	شد دل جان همه زان مستحق	لطفت تو بخشنده و جان مستحق
۴	دانه جرم از همه سرگشته ایم	ما بهمنه بچا ده و سرگشته ایم

۱- عشاق در مصرعه اول جمع عاشق و در مصرعه ثانی نام مقایسه از دوازه مقامات موسیقی در است و در مصرعه ثانی معنی درست و در مصرعه اول مرکب است از راه راست
 ۲- که کرده بد معنی فعل بد از سببه روز مادر مصرعه اول مرکب است از روز و مادر که مخفف اند ما

در مناجات

۱- متاب در مصرعه اول معنی گمراهی و در مصرعه ثانی معنی روشن کن -

۲- نشان در مصرعه اول معنی پسته (بندگی) و در مصرعه ثانی امر از نشانیدن -

۳- مستحق در مصرعه ثانی مرکب از مست و حق و در مصرعه اول معنی سزاوارده -

۴- بچا ده به تدبیر سرگشته پریشان گشته ایم ای کاشته ایم از گشتن معنی بوزنا

لطفت کن از رحمت امید بخش	۵	تا رسد از نعمت جاوید بخش
اگر کنی آفرزش مفسد رواست	۶	بر دور تو در آج و کاسه رواست
اگر فتان سایه و بر توبه فرق	۷	نیست در آلاش در توبه فرق
هر که تو در رحمت بیادیش	۸	از هر به آتش شربت بیادیش
باد که آید سوخته گل بے زیاں	۹	بافت از بوسه او گل بتریاں
وای بر آن دم که چو خاند میاں	۱۰	چشم تو دید گل خاند میاں

۵ بخش در مصرعه اول امر از بخشیدن و در مصرعه ثانی یعنی حصه
۶ به رود در مصرعه اول یعنی جاننده و در مصرعه ثانی یعنی شتابان و در مصرعه
۷ که اگر آن سایه رحمت برفق خلق بنفست حصصت و نیگونی چیزی از مایه لایقیا از
۸ بانی نماند فرق در مصرعه اول یعنی سر و در مصرعه ثانی یعنی جدائی و استیاء
۹ به هر که تو در رحمت و بیم آردی آنرا شربت بیماری از دوائی صحت بهتر و
مرغوب تر است.

۹ به باد که سوخته گل بے زیاں می آید و ای همه گل نیز بیا که می نهاید برکت
برای تست که آنرا حاصل کرده است.
۱۰ به خاند میاں در مصرعه اول مرکب است از لفظ خاندیم که نام ملکه است
و از یائے نسبتی و از الف و نون جمع عمودا علی خاندیم و در تند خونی و بد مزاجی
شهرت دارند.

۱۱	ماہمہ در آفت و رحمت برے	۱۱	ذات تو از آفت و رحمت برے
۱۲	لطف تو انداختہ ہر گوشہ خواں	۱۲	بر سر خواں بندہ بے توشہ خواں
۱۳	خلق بر آں خواں ہمہ ہم خواندہ	۱۳	سورۃ المائدہ ہم خواندہ اند
۱۴	چوں کشد آن بخشش شاہانہ خواں	۱۴	یاد کن از اہلی افسانہ خواں
۱۵	بر دل در ماندہ بیکار سازد	۱۵	رحم کن از لطف خود ای کار سازد
۱۶	رحمت خود بر سر افتادہ پاش	۱۶	در رہ احمد میرا ز جادہ پاش

۱۱ ماہمہ در آفت و رحمت برے سورۃ آفات و رحمت ہستم لاکن
 اے خدا ذات مقدسہ تو از آفت و رحمت بری و پاک است۔
 ۱۲ لطف تو انداختہ یعنی ماہمہ گستردن و سپین کردن خواں باشد
 بندہ بے توشہ اے بندہ بے ساز و سامان خواں در مصرعہ اول امر از خواندہ یعنی طلب
 ۱۳ خلق بر آں خواں ہمہ ہم خواندہ اول یعنی طلب کردہ اند و در مصرعہ ثانی یعنی قرات نمودہ اند
 ۱۴ چوں کشد آن بخشش شاہانہ خواں
 ۱۵ بر دل در ماندہ بیکار سازد
 ۱۶ رحمت خود بر سر افتادہ پاش

۱۱ ماہمہ در آفت و رحمت برے سورۃ آفات و رحمت ہستم لاکن
 اے خدا ذات مقدسہ تو از آفت و رحمت بری و پاک است۔
 ۱۲ لطف تو انداختہ یعنی ماہمہ گستردن و سپین کردن خواں باشد
 بندہ بے توشہ اے بندہ بے ساز و سامان خواں در مصرعہ اول امر از خواندہ یعنی طلب
 ۱۳ خلق بر آں خواں ہمہ ہم خواندہ اول یعنی طلب کردہ اند و در مصرعہ ثانی یعنی قرات نمودہ اند
 ۱۴ چوں کشد آن بخشش شاہانہ خواں
 ۱۵ بر دل در ماندہ بیکار سازد
 ۱۶ رحمت خود بر سر افتادہ پاش

در نعت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

۱	احمد مرسل گل این کشت زار	۱	دشمن او در ره دی کشت زار
۲	گلشن میں بلبل معنی سرائے	۲	ساختہ در گلشن اعلیٰ سرائے
۳	گیسویں اور کاغذہ دریا کشاں	۳	مستی او در دل دریا کشاں
۴	خود را زان عالمیہ برگیسویش	۴	کافتہ از ان سنبلیہ برگیسویش
۵	ہر سر مویش شب شہائے قدر	۵	بمزد وہ او بر سر خود یائے قدر
	زین شب مویشہ جاں کوہ است		دو ز امید شب آں کوہ است

در نعت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

۱۔ گل این کشت زار۔ اے گل این بنو زار عالم دشمن با و خائے دشمن او در راہ دیک
و لیل و خواہ گشت۔

۲۔ سرائے۔ در مصرعہ اولیٰ معنی سرائندہ و در مصرعہ دوم معنی خانہ و مقام۔
۳۔ مرجع غمیشین۔ در مصرعہ اولیٰ خود است و در مصرعہ دوم برگیسویش کہ مرکب است
از برگے و سویش۔

۴۔ شہائے قدر جمع شہید و قدر در مصرعہ دوم معنی مرتبہ نحر معنی آفتاب یائے
قدر بر سر کسے زدن یعنی بی عزت کردن آنرا با نحر کردن بر آن کہ از شبانہ شب
محبے مقدس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم چنان است کہ کند جان آں سیدن تروا

مست دے از ساغر جان دہ خوا	۷	خصمے از خال غم افتادہ خوا
شد غم او در دل گدو وں نہاں	۸	بیشتر از حال گدو وں نہاں
طائر جاں گشتہ ہم آہنگ او	۹	درین وی کردہ کم آہنگ او
کردہ جل مشکل از و افس و جاں	۱۰	یافتہ آب گل از و افس و جاں

کے مست یعنی عاشق "خوا" در مصرعہ اول امر از خود دن در مصرعہ ثانی یعنی
زلیل و بے اعتبار۔

۸ نہاں در مصرعہ اول محبتی پوشیدہ و در مصرعہ ثانی مرکب از "ہ" و "آ" و
مشاء الیہ "آں" غم است۔

۹ ہم آہنگ در مصرعہ اول محبتی "ہم آواز" و در مصرعہ ثانی محبتی "قصہ ادا"۔
کم یعنی "نفی و عدم" و تصحائے فاد میں اکثر لفظ "کم" کہ معنی "نفی و عدم"
استعمال می کنند فردوسی گوید اگر طوس جنگی تراز دستم است چنان دانا کہ
دستم ز گیتی کم است۔

۱۰ جان در مصرعہ اول محبتی کردہ جن انس در مصرعہ اول محبتی "نوع انسان"
و جان در مصرعہ دوم معنی "روح" و افس محبتی "محبت" آب گل یعنی قالب بشری۔

در خطاب زمین بوس گوید

۱	اے شده در خانه جاں منزلت	خانه جاں یافته زان منزلت
۲	اے شده هر رخ تو زمین چرخ	چرخ ازاں مده درین چرخ
۳	هر تو از زنده بیعت بود	یوسف ازاں بند بیعت بود
۴	چشمه خورشید طلعت رخشاں تو	یوسفی و عنفوت رخشاں تو
۵	طلعت تو صورت مہر گہرست	خوبی تو دگر مہر گہرست
۶	روے تو آئینه خورشید تاب	می برد از دگر تو مہر تاب

در خطاب زمین بوس گوید

۱. اے منزل جائے نردول مجازاً بمعنی خانه منزلت در مصرعہ اول بمعنی منزل تو
در مصرعہ ثانی بمعنی در مرتبہ

۲. اے زمین بمعنی تربت چرخ در مصرعہ اول بمعنی فلک در مصرعہ دوم بمعنی گردش
۳. اے بندہ بیعت در مصرعہ دوم بمعنی بندہ کہ آنرا خرید کرده -

۴. اے رخشاں در مصرعہ اول مشتق از رخسین بمعنی در رخشاں در مصرعہ دوم
مرکب از رخ و شان -

۵. مہر گہر در مصرعہ دوم مرکب از مہر و گہر در مصرعہ اول مرکب از مہر گہرست
۶. اے روے تو الخ اے روے تو دشمن کننده خورشیدست -

دورم از آن آینه تابنده ام	گرچه از آن آینه تابنده ام
بر درت ای بنده بسکین نهاد	خشت دراز شوق تو بالین نهاد
اهل شیرین سخن از مدحت است	طوطی شکر شکن از مدحت است
از سر خوان تو شکر خاست او	وایم از آن مرغ شکر خاست او
نامه مدحت همه بگیر نوشت	ملح تو گفت و غم دل در نوشت
بر کف تو خامه او یا رسول	جاں بدو این نامه او یا رسول
هم شه امر و ندی و هم شایدهی	بهر همه عالم همه دم شایدهی

که دورم از آن روزگار من بنده دوسه تو شدم یعنی بر دوسه تو عاشق شدم
از آینه تابنده دوسه تو دورم. اگر چه همه خوبی و درخشندگی ما از آینه دوسه هست
۸ بنده بسکین نهاد ای بنده عاجز بنهاد در مصرعه دوم ماضی از نهادن.
۹ مدحت در مصرعه دوم مرکب انداخت و تا سینه خطاب از سینه مدح تو.
۱۰ شکر شکن یعنی شکر خا.

۱۱ نوشت در مصرعه اول یعنی تحریر کرد. در مصرعه ثانی یعنی "بسیچید" از
غم دل خود را دور کرد.

۱۲ رسول در مصرعه اول یعنی نبی و پیغمبر خدا. در مصرعه دوم یعنی مطلق قاصد
۱۳ شایدهی در مصرعه اول مرکب از شاه دوسه در مصرعه دوم شایدهی
معشوق باشد.

قرب تو گرا ز دره آلت بود ۱۲	آلت آن مدحت آلت بود
هر که به آلت دید از جاں درو ۱۵	کشته آمدنش و غفراں درود
پیر و حیدر شود بهر تنگ آل ۱۶	تا مدد از دشت تو بهر تنگ آل
حیدر والا گهر آن سر فرزند ۱۷	کامده تو حشش اند در فرزند
هر و حق آمده همراه حق ۱۸	هم حق اند و ظاهر و همراه حق
سر در شاه همه گو صدف دست ۱۹	در صفت جنگ ز بهر و صند دست
تیغ و آلت در میر جاں به قدم ۲۰	آتش قهر آمده ز داں به قدم
جوهر او گوهر حق آفرین ۲۱	یاد به آلت منظر حق آفرین
مرد نورانی ای ارض عین ۲۲	به همه شان سجده او فرض عین

کلمه آلت در مصرعه اول بمعنی واسطه و در مصرعه دوم بمعنی آل تو.

کلمه درود در مصرعه اول بمعنی رحمت و در مصرعه دوم ماضی اند درودن.

کلمه گهر بمعنی اصل ذات "فرانجامدن در مصرعه ثانی بمعنی پیش آمدن سر فرزند بمعنی بلند کننده."

کلمه صدف در مصرعه اول مراد از حضرت علی و در مصرعه ثانی اسم فاعل سماعی اند دریدن.

کلمه برق دوم در مصرعه دوم مرکب از "برق" و "دم".

کلمه آفرین در مصرعه اول امر اند "آفریدن" و در مصرعه دوم بمعنی تحسین.

کلمه عین در مصرعه اول بمعنی چشم و در مصرعه ثانی بمعنی سجده من کل الوجود.

فرض است.

یافتہ عزت فلک از شاہدیں ۲۳	دعویٰ اور ملک از شاہدیں
گوہراویافتہ درج شرف ۲۴	خستہ راویافتہ بمرج شرف
واقف دل آتش دین در سجود ۲۵	شد ہمہ جا حافظہ ایں در سجود
ماشده بالوراد و دشمن نیرید ۲۶	دور خش انداختہ بل من مزید
مرغ دل ز خرمین او دانه چید ۲۷	بیل جاں ہم کل از اں خانہ چید
چوں علی اندر دہ دیں راہ بر ۲۸	نیست جز آل علی ایں راہ بر
شد دل جاں بندہ دویں حسن ۲۹	منظر خلق خوش و خوبی حسن
دید حق اندر دم فرمان حسین ۳۰	یافتہ از عالم قربان حسین

۲۳ شاہدین در مصراع اول مرکب از شاہ "دینی" و در مصراع ثانی جمع شاہد
بمعنی "گواہ"

۲۴ شرف در مصراع اول بمعنی بزرگی عظمت و در مصراع ثانی اصطلاحی از اصطلاحات نجوم

۲۵ در سجود در مصراع دوم مرکب از "درسا" "جود"

۲۶ مزید در مصراع دوم بمعنی زیادتى

۲۷ ایں راہ بر در مصراع دوم بمعنی دین راہ را اختیار کن "اے باید کہ اتباع
آل علی بنکنى"

۲۸ خورے حسن در مصراع دوم بمعنی "خورے پسندیدہ و خوب باشند"

۲۹ قربان در مصراع دوم مرکب از لفظ قرب و آل

از دل غم دیده زمین العباد	۳۱	یافته غم دیده زمین العباد
با قرحق بی که شد او حق شناس	۳۲	معنی او از همه او حق شناس
جعفر صادق بهم اند آلایشاه	۳۳	خاطر او شسته اند آلایشاه
موی کاظم شش نیکو نهاد	۳۴	آنکه سراندرده نیک او نهاد
قبله هاشم علی آن نه برنوش	۳۵	گش شده در ساعه جان برنوش
دبر و تقوی تقی آن پاک دل	۳۶	شسته اند آلایش جان پاک دل
خازن حق شد تقی از علم و داد	۳۷	گوهر معنی شده از علم و داد
عسکری آن سر و خیل بشیر	۳۸	در دل او تا مده میل بشیر

۳۱ ازین الجاد نام نامی فرزند ارجمند حضرت امام حسین و در مصرعه دوم معنی ازینت بدو عباد
 ۳۲ حق شناس در مصرعه اول معنی شناسنده امور حق و در مصرعه دوم معنی شناسنده باری تعالی
 اے عارف کامل معنی او در معنی باطن او را از همه او واسعه همه وجوه
 ۳۳ آلایشاه در مصر اول در اصل آلایشاه است ای شمس و در مصر دوم مرکب آلایشاه
 ۳۴ نیکو نهاد در مصر اول معنی کسیکه گوهر ذات باطن نیکو معنی شده نهاد در مصر دوم معنی از نهادن
 ۳۵ دبر نوش در مصر اول معنی نوشنده دبر و نوشاده در مصر دوم معنی گوا داد نیز معنی شهد آمده
 ۳۶ پاک در مصر دوم معنی بالکل کما حق ۳۷ داد در مصرعه اول معنی عطا بخشش و در
 مصرعه دوم معنی عدل انصاف آمده ۳۸ خیل بشر در مصر اول معنی گروه انسانی و میل
 بشر در مصرعه دوم معنی لغت و میل طبیعت بسوئے شرارت و بدی

سکه مهدی زند آخر زمان	۳۹	بر عدای دی کند آخر زمان
پیر و ایشان شود ویراں جهاں	۴۰	آتش ال اندر صفت مرداں جهاں
هر که سراندر ده پاکاں شد است	۴۱	خاک ده اندر ده پاکاں شد است
هر که شده سائل ایں خاندان	۴۲	حاجت وصال نرس خاندان
ساقی از ایشان هم ایشان خزانے	۴۳	قدیر از بیت ایشان خزانے

در موعظت

ساقی از آن شیشه منصورم ۱ در برگ و در در شیشه منصورم

۳۹ سکه مهدی خود در آخری مان سکه شان و شوکت حضرت امام مهدی که خواهد و نیز
آنحضرت زمان اعدای دین را ختم و آخر خواهد کرد اعدای دین را برباد و باده خواهد
کشد در آنجاں. ۱ در مصرع اول معنی و جهاں در مصرع دوم مشتق از جهاں بدن.
۴۱ پاکان. در مصرع اول معنی پاک تقدس و خداوندان تقدیس و در مصرع دوم مرکب
از لفظ پاک و از آن که حرف اشاره بعید است.
۴۲ خاندان. در مصرع دوم مرکب از خانه و دان که امر است از دانستن.

در موعظت

۱ شیشه منصورم. در مصرع اول معنی شیشه که از شراب معرفت از شراب الهی معلوم است و در
در مصرع دوم مرکب است از من منصورم. دوم در مصرع اول معنی قول و دعوی است و در مصرع دوم امر است و باید

خوابی ازین نادره گوگرد مقال	۲	ز آتش می کن دم او گرم قال
آتش از دم فلک اندر رواں	۳	ماشود این نکته چون از درواں
یک نفس اے من گوشدار	۴	گوهری از مجلس من گوشدار
مرتبه وان همه شے داشت	۵	دین سخن اندر دل شیدا شست
نامه من کا مدد یکسر بلاغ	۶	حق شمر آں نامه و شمر بلاغ
در صفت طاعت بود اکثر صفا	۷	پیشتر از عقد صفت اندر صفا
هر که شد در طاعت حق پیشتر	۸	فیض دے از رحمت حق پیشتر
بندای قیمت و میرا جل	۹	هر دو شد افتاده تیرا جل

۱۰ مقال - در مصرع اول بمعنی گفتگو در مصرع دوم قال صیغه واحد مذکر غائبی از قول
 ۱۱ رواں - در مصرع اول بمعنی روح و در مصرع دوم بمعنی راج -
 ۱۲ گوشدار - در مصرع اول بمعنی بشنو یک نفس - بمعنی یک دم -
 ۱۳ شے دانش است - در مصرع اول محتاج توضیح نیست و در مصرع دوم مرکب است از
 شیدا بمعنی عاشق و انداشت که ماضی است از شنیدن -
 ۱۴ بلاغ - در مصرع اول بمعنی بلاغت و در مصرع دوم مرکب بادلاغ که بمعنی بازی است
 ۱۵ صفا - در مصرع اول بمعنی صفائی و در مصرع دوم مرکب از صفت و آ که صیغه واحد
 حاضر است از آمدن -

۱۶ بندای قیمت اے بنده ذلیل اجل در مصرع اول بمعنی بنده گداز و در مصرع دوم بمعنی موت

بیشتر از مرگ خود ای خواجہ میر	۱۰	ماشوی از ترک خود ای خواجہ میر
از پے گور آید بہرام گور	۱۱	بیش دل و عشق تو بہرام گور
خواجہ و ابیہ ششم و مادہ کلیم	۱۲	عاقبت ای دل چہ کلیم کلیم
وانہ امید در آن خانہ کار	۱۳	کادہ جاوید از آن خانہ کار
بر کن این تخته جاں خانہ گیر	۱۴	مہر حق و اکین و آن خانہ گیر
بر کشد انجام او دیو پاسے	۱۵	بر کشد از دل غم او در میاسے

۱۰ میر در مصرعہ اول امر از مرہن و در مصرعہ دوم معنی سر داد۔

۱۱ بہرام چون کہ بشکار گور بسیار رغبت داشت ملقب بہ بہرام گور شد و بہرام گور در مصرعہ دوم مرکب است از بہرام و گور۔

۱۲ کلیم۔ در مصرعہ اول معنی کلی و در مصرعہ دوم مرکب از کل و معنی خاک نناک است و از یم ضمیر جمع تکلم۔

۱۳ کار۔ در مصرعہ اول امر از کاشت و در مصرعہ دوم معنی آنکہ در ہند کام گوریند، ۱۴ تخته جاں را بر خانہ گیر کن ای حسیم را کہ تخته جاں مراد از آن است بیش از بی مقید ہو او ہوس کن و در مصرعہ دوم آن خانہ گیر معنی خانہ عقیبی را اختیار کن۔

۱۵ پاد۔ در مصرعہ اول امر از پائیدن و در مصرعہ دوم معنی پاکہ در عربی آنرا اعل گزند و در ہندی زبان آنرا پیر خوانند۔

از و در این وادی و صحرا نورد	۱۶	از آنکه نه خادش بود و نه مانور د
چرخ کے اندر سرخوار است	۱۷	رحمت او بر سر غم خوار است
در ره حق گرشوی اندر دواں	۱۸	لوسف جاں بر کشتی از چہ دواں
بمدول تو نیست تن این جا مالہ است	۱۹	بگسل از نیجا مہ از نیجا مالہ است
بیکرت آداسہ قی پوں پندی	۲۰	تا تو سر سے صاف بچو پیری
بگذر از یں بیکر و بینا پیش	۲۱	غلغل نے منکر و بینا پیش
در حق مرداں شدہ شیطاناں کمال	۲۲	گوش دی از کوشش احساں کمال

۱۶ نورد در مصر اول امر از نویدن در مصر ثانی مرکب است از نه که حمد است
نقی است و از دود که معنی گل است -

۱۷ سرخواری در مصر اول معنی غم خوردن و بعد روی نمودن است - و خوار روی دوم
مصرعہ دوم معنی ذلت و کمیت است

۱۸ دواں در مصرعہ اول معنی زنده در مصرعہ دوم معنی شباب و خود ا باشد
۱۹ در مصرعہ اول نقرہ این جا مالہ است محتاج توضیح نیست و در مصرعہ دوم نقرہ انجام است

۲۰ مرکب است از این و جاہ مالیت که نمی است از استادان -
۲۱ لفظ پیری در مصرعہ دوم مشتق از پیریدن -

۲۲ جهت توضیح این شعریاتی انتظام شرح میکنند -
۲۳ بکمال در مصرعہ دوم امر از مالیدن است - در مصرعہ اول مرکب از باد مال

۲۳	کے بود این ملکت جاں بنجد یو	۲۳	کز دل ما بر کند آں بنجد یو
۲۴	مرد گر آخر کم از اں بزن است	۲۴	مرد نے کان نکستی گمہ زن است
۲۵	دور کن از آئینہ مردود را	۲۵	دور دہ اندو دزدنہ مردود را
۲۶	گر نہی آں آئینہ آید مردود	۲۶	زنگ غم از آئینہ شاید مردود
۲۷	نفس تو چون خمر ہمہ سودر حماست	۲۷	آہوئے جاں در پیے این خمر حماست
۲۸	یا ہمہ این دعویٰ شہباز نیست	۲۸	میدید این دوبہ دوبہ باذیت

۲۳ کے بنجد یو۔ در مصرعہ اول بمعنی بے حاکم و بے بادشاہ باشد و در مصرعہ دوم مرکب است از بنج و دیو کہ بمعنی شیطان بود۔

۲۴ لہ بزن در مصرعہ اول بمعنی قزاق و غارتگر باشد و انجام را از شیطان است کہ انسان را در راہ در دشمنی کو کاری کشتہ می نماید و از راہی بدو۔ زن در مصرعہ دوم اسم است کہ مقابل مرد بود۔

۲۵ لہ لفظ مردود۔ در مصرعہ اول مرکب از مرد کہ اکثر از اندی آید و اندو کہ بمعنی دکان است و در مصرعہ دوم بمعنی رانده و رد کردہ شدہ۔

۲۶ لہ لفظ از مردود۔ در مصرعہ دوم ماضی از زد و دن۔

۲۷ لہ چرا۔ در مصرعہ اول بمعنی چمیدن و در مصرعہ دوم بمعنی برائے چہ۔

۲۸ لہ دعویٰ شہبازی لہ مدعی آں شدن کہ من شہباز ہستم۔ در و داون۔ در مصرعہ دوم بمعنی ظاہر کردن باشد۔ دوبہ باز می بمعنی مکاری بود۔

جان شده از حمص و بجا دراز ۲۹	گشته از یس زشته داما دراز
سربس از لقمه آزی دها ۳۰	فکر کن از لقمه بازی دها
مرغ تو تا قوت بازیش هست ۳۱	وسوسه هم قوت بازیش هست
جا اگر اندر تیر غارت بود ۳۲	دوسوسه اندر تیر غارت بود
شد بد و نیک همه کس در گذر ۳۳	ز بد و نیک همه کس در گذر
در تن بیگانه و بر جان خویش ۳۴	ناحق و حق دایم در شان خویش
گر چه شد این راه رسته آساں نما ۳۵	ناله تو در این راه رسته آساں نما

۲۹ دراز - در مصرعه اول یعنی طویل و در مصرعه دوم مرکب از دراز یعنی حمص است
 ۳۰ بازی دها - در مصرعه دوم مرکب است از بازی ده و الف و نون جمع
 ۳۱ قوت بازی در مصرعه اول یعنی قوت بازی کردن باشد - و در مصرعه دوم لفظ
 غارت یعنی ناب و طاقت - فریب دهی بود -
 ۳۲ غارت - در مصرعه اول مرکب است از غارت و تائے خطاب و در مصرعه دوم لفظ
 غارت یعنی تاج و غارتگری باشد -
 ۳۳ در گذر - در مصرعه اول یعنی در گذشتن است و در مصرعه دوم لفظ در گذر
 یعنی معاف کن آمده است -

۳۴ لفظ خویش در مصرعه اول یعنی قریب است و در مصرعه دوم یعنی خود
 ۳۵ نما - در مصرعه اول امر از نمودن باشد و در مصرعه دوم مرکب است از نه و ما -

۳۶	میکند اینها همه توفیق راست	۳۶	دولت عقیقی همه توفیق راست
۳۷	ای ازین غم که آمد بدست	۳۷	ناخوشی حالی تو هم خود بدست
۳۸	که شد ازین غم آن دل فرو آتش جو	۳۸	شکر کن امروزش و فرداش جو
۳۹	مست گرا از نعمت جان بحساب	۳۹	زیره اندر تن آن بحساب
۴۰	شکوه حق ز درجه صرا ز نایب	۴۰	مشک فیه آید در نایب
۴۱	شکر گر آید ز تو فردا آشکار	۴۱	که بود آتش بتو فردا آشکار

۳۶ راست در مصرع اول معنی در شی آمده و در مصرع دوم توفیق راست معنی برای توفیق است باشد.

۳۷ بدست در مصرع اول معنی در دست بود و در مصرع دوم معنی میو بساو و قبیح است باشد.

۳۸ دل زود آتش جوئے الخ دل زود معنی دل یکتا آتش نام غذائے معروف جو امر از جستن و فرداش جوئے در مصرع دوم بمعنی در روز آینده حشر آنرا جستجو کن بے حساب در مصرع دوم معنی بحسب است.

۳۹ سرزدن معنی ظاهراً شدن بدو آمدن معنی از جا برون افتادن
 ۴۰ در مصرع دوم که بود الخ تو آتش و دوزخ را در فردای حشر جگه ز شکار خواهی کرد
 فردا در مصرع اول معنی تنها و آشکار بمعنی ظاهراً

خطاب بانفس

۱	ساقی از آن مشرب یا قوت ده	۱	قوتیم از مرتب یا قوت ده
۲	یار مداین تن دل می اندر آب	۲	یار و داند مستی می اندر آب
۳	یک شب از آن حاکم در آنجا محال	۳	شده به بیکانه و به رنج محال
۴	دل که در آن جله خورل شناست	۴	نغمش این واقعه حول شناست
۵	خدمت خلق اندوه خرمبندی است	۵	خاطر آزاد تو در بندگی است

خطاب بانفس

۱ یعنی قوت - در مصرعه اول یعنی شراب و مشرب یعنی ساغر است -
 ۲ یعنی لفظ سراب در مصرعه اول اند دنیا بود که فریب و بی کار دوست - در مصرعه
 دوم مرکب است از سر و آب -
 ۳ یعنی محال در مصرعه دوم یعنی دشوار -
 ۴ یعنی دجله خون برادر دنیا است و آشنا در مصرعه اول یعنی شنا و بود - در مصرعه
 دوم یعنی معروف یعنی شناسا -
 ۵ یعنی خرمبندی - در مصرعه اول یعنی نادانی که در اصل بنده خرم بودن است و بندگی
 در مصرعه دوم یعنی اطاعت باشد -

خیز و رخ از ظلمت غفلت بتاب
نیست ده از حکمت مهیت بدوست
کار نه نخواست دریا گونه صرف
هر حقش نامده را ضعیف از حال
راست با گل شده همدم و زان
عاصف چوں بیهوده گرد آمده

رشته چند از پی طاعت بتاب
از ده دلهاده قربت بدوست
عمر تو تا که شود اینگونه صرف
یافت کم معنی ماضی از حال
شد همدم با گل و سنبل و زان
حاصل کارش همه گرد آمده

تَب بتاب در مصرع اول معنی دوم کن و علیحدہ کن و برگردان باشد در مصرع دوم رشتہ
چند بتاب معنی اے رشتہ چند بتاب آر۔ و بساز۔

کے بدوست۔ در مصرع اول معنی بہ دوست و دوستے دوست است و در مصرع
دوم بدوست۔ در اصل بادست بوده است الف با دال بدل کردند۔
تَب صرف در مصرع اول معنی علم معروف و در مصرع دوم معنی معروف کہ خیرج
کردن باشد۔

تَب حال۔ در مصرع اول معنی حالت و در مصرع دوم معنی زمانہ موجودہ بود۔
تَب دُزبان در مصرع اول معنی دُزبان سبب باشد۔ و در مصرع دوم امر از ذریعہ
اے گرد آمده۔ در مصرع اول معنی جمع آمده۔ و در مصرع دوم گرد آمده معنی گرد
غبار آمده باشد۔

هر که در افسانه و افسون نگریست	۱۲	بسکه بر افسانه و افسون نگریست
مکش از ششده تحقیق باز	۱۳	تا کن در این در بتو تو نیستی باز
خیز در آسایش اصحاب کوش	۱۴	تا کن در اخبار تو احباب کوش
نکته مصرعته نظم آوردان	۱۵	در کن و در رشته نظم آوردان
گم شود و اندر نه نالان در آئے	۱۶	مرد شود و اندر نه صفت مردان در آئے

۱۲ افسون نگری است. در مصرعه اول یعنی مکمل و فریب و ساحری نمودن است
و افسون نگری است. در مصرعه دوم مرکب است از افسون و لفظ نگریست که ماضی
است از نگریستن.

۱۳ سر باز کشیدن یعنی منحرف در گردان شدن است. در باز کردن. یعنی
در وازه را کشاده کردن.

۱۴ کوشا. در مصرعه اول امر از کوشیدن. و کوش کردن. در مصرعه دوم یعنی
شنیدن است.

۱۵ نظم آوردان. در مصرعه اول جمع نظم آوردست که بمعنی شاعر باشد
نظم آوردان در مصرعه دوم مرکب است از نظم آورد و از آن حرف اشاره است
۱۶ در آئے. در مصرعه اول یعنی گھنطه. و در آئے در مصرعه دوم امر از
در آمدن باشد.

در بیان الیهام و وحی و سبب نظم این کتاب گوید

۱	ساقی از اغیار در امشب بند	۱	رخنه آزاد در امشب به بند
۲	امشب از آن ساغر می مایه بخش	۲	کش بود از اول کبیه مایه بخش
۳	متر حق از محفل مستان طلب	۳	نه از اول شیخ از اول مستان طلب
۴	در محله کاش ایمن فروخت	۴	جان لوتن اندیشه دیدن فروخت
۵	صد بخش پوده در آن صد محال	۵	جز نبی آنجا ده کس خود محال
۶	حق بی آں پوده در آن خننه کمر	۶	دیدم الیهام در آن رخنه کمر
۷	دیدم پیغمبر ازین دیده است	۷	از آینه آں آینه بی پیده است
۸	گمزد تو الیهام بدان جایستی	۸	محرم را از است در آنجا نبی

۱- در مصرع اول یعنی مقدار معتد به و متاع و در مصرع دوم بی مایه مجبونی
مفلس و تنگی دست باشد و بخش و در مصرع اول امر از بخشیدن و در مصرع
ثانی یعنی حقته بود.

۲- از اول مستان طلب. در مصرع دوم آں اسرار آتی را از اول مست طلب کن
که فروخت در مصرع اول یعنی روشن شد و در مصرع دوم یعنی بیع گمزد.
۳- رخنه کمر. در مصرع اول رخ نه کمر.
۴- محرم را از آنجا است در آنجا نبی محرم اسرار است.

صاحب ویش در پیغام باز	۹	می دهد از دوسه خبر الهام باز
هر چه از آن پروده اشعار یافت	۱۰	عکس از الهام در اشعار یافت
مدنی و کوب دیں اہل بیت	۱۱	سایہ وحی نبی این اہل بیت
قافیہ بخاق ہمہ عیسے و مہ اند	۱۲	وہ دوم خود جاں پیہ احیاء مند
طائر فرخندہ معنی پرند	۱۳	جانب عرش از پر و عوئی پرند
پیش روز از لشکر و پستاختہ	۱۴	شیخ چہ بالا و چہ پستاختہ
کاتب آوخت و دو فتح کماں	۱۵	کامدہ و قبضہ رستم کماں
جمع بحرین در آن یاد گاہ	۱۶	لغز و تجنیس شد آن یاد گاہ
فکرت صاحب خرم و آشوب شکار	۱۷	گمردہ از آن پر و صد آشوب شکار
باز دے من ساخت و در آہن کماں	۱۸	آہن شدہ پر و در آہن کماں

۱۰ اشعار در مصرعہ اول بمعنی آگہی و در مصرعہ دوم جمع شعر -

۱۱ بیت - در مصرعہ اول بمعنی خانہ و در مصرعہ دوم بمعنی شعر آورده -

۱۲ دوم مصرعہ اول بمعنی نفس و در مصرعہ دوم امر از دیدن باشد -

۱۳ پرند - در مصرعہ دوم امر از پریدن -

۱۴ پستاختہ - در مصرعہ دوم مرکب است از پست و آختہ -

۱۵ کماں - در مصرعہ دوم مرکب از کم و آن -

۱۸ باز دے من بخائے باز دے من و کماں آہنی ساخت کہ پر و کماں بیک آہنک من شد

جامع تخمین در ادا و دوا	۱۹	مجمع بحرین در افشان دو سه
یا همه کاحسن بجه گفتند و زده	۲۰	قافیتین البته گفتند و زده
دستم ازین معرکه کو دست کش	۲۱	ساختم آن قبضه او دست کش
که شده بیجا ده گوهر یک	۲۲	هر یک از ادا حسن و جوهر یک
گلشن من دارد ادا گل هزار	۲۳	گمرا گل او یافت بلبل هزار
فتح من از ادا دژ روئینه بود	۲۴	راستی این کاا دژ روئینه بود
پنجه من کسوت شپینه داشت	۲۵	بازو من کسوت شپینه داشت
بیمت شاه این درخبر کشاد	۲۶	ماندم و تن هم درخبر کشاد

۱۹ لے بحر۔ در مصرعہ اول یعنی دریا آمده و در مصرعہ دوم مراد از بحر عرض باشد

۲۰ لے زده۔ در مصرعہ دوم یعنی تخمین و آفرین است۔

۲۱ لے دست کش۔ در مصرعہ اول یعنی کشیده دست باشد و در مصرعہ دوم

یعنی کناره کند۔

۲۲ لے هزار۔ در مصرعہ دوم یعنی بلبل است۔

۲۶ لے ماندن یعنی عاجز شدن۔ درخبر کشاد۔ در مصرعہ اول لے درخت برکشاد

درخت یعنی عرق باشد۔

در شرح حضرت خاقان سلیمان مکان

۱	ساقی ازاں جوہر آرام سوز	۱	کافکند اندر سرم آرام سوز
۲	آتش دل خاسته فریاد رس	۲	هم تو ز دل خواسته فریاد رس
۳	دادگر این ساقی دوران ما	۳	درد شد از باقی دوران ما
۴	با همه اورا شکر آبی بود	۴	یا شکر کوثر مگر آبی بود
۵	گر سگ شاهی کسل از همراہ	۵	بمدر شاه آئے و دل از همراہ
۶	بندہ شہد غم دور دست میج	۶	صاحب عالم دور دست میج
۷	در پی کامے همه زان خاندان	۷	این شہد غازی ہم از ان خاندان
۸	شاه دل آزاده فرخنده زاد	۸	کز ازل آن آیت فرخنده زاد

در شرح حضرت خاقان سلیمان مکان

۱ شکر آبی یعنی بخشش - آبی بود یعنی رونق بود -

۵ همراہ - در مصرعہ اول یعنی رفقاء و در مصرعہ دوم یعنی دل را از رنج و غم را کن - ہم یعنی رنج و غم -

۷ فرخنده زاد - در مصرعہ اول کسیکہ پیدایش او مبارک باشد و در مصرعہ دوم زبانی شان و شوکت و خوانندہ مشتق از خواندن و زاد یعنی زیاده بود -

۹	سایه حق اختر خورشید تاب	۹	خورده اند و گوهر خورشید تاب
۱۰	خطبه ای عشق انداخت طرح	۱۰	سکه باطلی همه او ساخت طرح
۱۱	یا که شد مرقه انداخته و یاد	۱۱	گم شده گوره سوسه آن یاد یاد
۱۲	خطبه ای آتش اندوده و خسروان	۱۲	سکه ادب رکن و خسروان
۱۳	استه شده فرخنده فرخ سرشت	۱۳	کت خرف ایند و همه بخت سرشت
۱۴	پیش و پس از احم تو احم علی است	۱۴	صومعه از جسم تو احم علی است
۱۵	ملکت وین کشور بنیاد تو	۱۵	قصه عدل از سونبیا و تو
۱۶	حکم تو بر فتنه و شرع اول است	۱۶	شاهی و در حکم تو شرع اول است
۱۷	خاطر مودی از تو بیشک نخست	۱۷	آشته عدل از یک وین یک نخست

۹ تا ۱۰ در مصره اول یعنی روشن - و در مصره دوم یعنی رنج و بیج و تاب است
 ۱۱ تا ۱۲ طرح انداختن یعنی بنیاد انداختن است - و طرح دادن و طرح ساختن یعنی
 ترک کردن باشد -

۱۳ تا ۱۴ خسروان در مصره اول جمع خسرو یعنی بادشاه و در مصره دوم مرکب است
 از حسن و دال -

۱۵ صومعه عبادت خانه صوامع جمع -

۱۶ بنیاد - در مصره دوم مرکب است از مجن و یاد -

۱۷ نخست - در مصره دوم مرکب از رخ و است -

۱۸	در دل بر گانه و خویش آه نیست	۱۸	گرستم آئین تو ای شاه نیست
۱۹	که دل او مائل چرخ آمدی	۱۹	تیر تو که بر دل چرخ آمدی
۲۰	کاسه پر چو شادی از سهم تو	۲۰	زهره گم در دوش شادی از سهم تو
۲۱	گر چه بر افراخته بستی غلاف	۲۱	تیغ خور از سهم تو بسته غلاف
۲۲	میل و ش از شعله تو بهر تابش	۲۲	چو به تیریکه چو بهر تابش
۲۳	دیدم بدر آفتاب آمل میل	۲۳	ز آتش حشمت زود آمل میل
۲۴	برقی و آمل پیش تو القاصه کاه	۲۴	گر سپه آمد عدوی غصه کاه
۲۵	ز آتش تو سوخته آنکه چو برق	۲۵	تیغ تو افروخته آنکه چو برق
۲۶	باز تو از قید شد ای شاه باز	۲۶	میل تو چو صید شد ای شاه باز
۲۷	شیر در راں معرکه زانده لشته زار	۲۷	صید که از تیر تو شد بیشه زار
۲۸	مانده جا خالی از انا نیم گز	۲۸	تیر از انا نیم و انا نیم گز
۲۹	لشینه شد از دست در انجانماند	۲۹	بیشه شد آن ست در انا جانماند

۱۹ لے مائل چرخ۔ در مصرعہ دوم معنی مائل بہ حرکت است۔
۲۱ لے بستی غلاف۔ در مصرعہ دوم از پس تیغ و لاف۔
۲۲ لے کاه در مصرعہ اول فعل امر است از کاستن و در مصرعہ دوم معنی گیاه خشک۔
۲۵ لے آنکه۔ در مصرعہ دوم اے آنکاه کہ مراد از دشمن است۔
۲۶ لے زار۔ در مصرعہ اول برائے کثرت باشد چوں زار و سبزه زار و در مصرعہ دوم معنی ذلیل خواہ

دوختہ برہم کز صفدر کلنگ	۳۰	ورنہ کہ آموختہ صفدر کلنگ
بسکہ تو زمین تن و شیر افگنی	۳۱	از ہمہ روی تن و شیر افگنی
پیشہ از تیغ تو شد آشکار	۳۲	لاشہ شیراں شدہ شہ آشکار
منکہ چوں اہلی گئے از این درم	۳۳	جامہ جاں عدوانہ کیں درم
تا بودانہ جاں رگے و تانہ ایم	۳۴	ہستم ازین در گئے و تانہ ایم
روسکاس در شود بیناستاں	۳۵	در رہ جاں دیدہ بیناستاں
تا بود این گلشن فیروزہ رنگ	۳۶	یافتہ زراں خرمین فیروزہ رنگ
گلشن عمرت بہر دیں خود وہ باد	۳۷	خرمن عمر عدو بیت بہر وہ باد

در شکر نعمت اولے خدمت ولی نعمت

ساتی از اقبال تو ما سر خوشیم	۱	وزرے افضال تو کیسر خوشیم
------------------------------	---	--------------------------

۳۲ آتشکار۔ در مصرعہ اول بمعنی ظاہر۔

۳۳ درم۔ در مصرعہ دوم مشتق از دریدن نسبت۔

۳۵ بیناستاں در مصرعہ اول مرکب است از بین و آستاں۔

۳۷ باد۔ در مصرعہ دوم بمعنی ہوا (الودد)۔

در شکر نعمت و ادائے خدمت ولی نعمت

۱ اے سرخوش۔ در مصرعہ اول بمعنی مست۔

۱	برغم ماحول دل رحمت بود	۲	رحم تو بهم داخل رحمت بود
۳	مست تو کنی شیر آب خورد	۳	جرعه او غنیمت سیراب خورد
۴	شکر تو دل کردنش آزاد گیت	۴	از حق تو کردنش آزاد کی است
۵	دل بود از نعمت او کام بخش	۵	خلقه اندو داد از انعام بخش
۶	کام دل از نعمتش انعام شد	۶	خاصه کن بهمتش انعام شد
۷	با همه کس خلق منی انساں بود	۷	بهر از ان ذات کی انساں بود
۸	اے بتواند رحمت حق صد کرم	۸	سامعه بے وصف تو گوید کرم
۹	بر فلک از بهمت خود صاعده	۹	صاعده و در ظل تو صد صاعده
۱۰	نام تو از غایت مرست معلین	۱۰	با همه اله فایت هست معین
۱۱	قاضی اسلامی و قاضی نشاں	۱۱	مید پیاله حالی و ماضی نشاں
۱۲	ظاہر از اطوار انوار دین	۱۲	کرم نه شد ایشاں تواند دین
۱۳	رحمت حق واد عدالت بود	۱۳	غیرت دین شاید عدالت بود

۳ لے آب از بنجہ شیر خوردن اے مصائب بسیار آب خوردن -

۴ لے کرم در مصرعہ دوم مرکب است از کرم و رم -

۵ لے نشان در مصرعہ دوم امر از نشانیدن - نشان دادن خبر دادن -

۶ لے داد دین - در مصرعہ دوم جمع وارد است -

۷ لے عدالت - در مصرعہ اول یعنی عدل کرم دن است - و در مصرعہ دوم یعنی عدل تو

ختم تو چوں صاعقه سوزاں بود	۱۳	آتش بهیبت، چمنه سوزاں بود
بهیبت تو چوں همه جا شاید است	۱۵	کم کسے انیمیم تو یا شاید است
ضد تو گر آله حکمت بود	۱۶	گر درن او در نه حکمت بود
سألت از در طلب ارجی کند	۱۷	رئے تو مقبل عجب ارجی کند
نظم تو از مدحت شعری فزود	۱۸	صفوتش از صورت شعری افزود
نشر تو طغیاں کند از منشیات	۱۹	پیش تو سبحاں بود از منشیات
خط تو سر دفتر یا قوت شد	۲۰	صفوت او جوهر یا قوت شد
در ره صد مسجد و دیر از تو خیر	۲۱	بانی خیر بود غیر از تو خیر
که حق تو می برم الحق زیاده	۲۲	غمس تو می بایدم الحق زیاده

۱۵ شایده در مصرعه اول معنی گواه و در مصرعه دوم معنی معشوق است.

۱۶ حکمت در مصرعه دوم مرکب از حکم و تائے خطاب یعنی حکم تو.

۱۷ چین در مصرعه اول معنی ملک چین و در مصرعه دوم معنی شکن است.

۱۸ شعری در مصرعه اول معنی شعرین و در مصرعه دوم نام شاه است.

۱۹ منشیات در مصرعه دوم معنی فراموش شدن است.

۲۰ یا قوت در مصرعه اول نام خوشا نویسه است.

۲۱ خیر در مصرعه دوم معنی نفعی است.

۲۲ زیاده در مصرعه اول اے از زیاده.

تابلو دایں خانہ محکم بیپایے ۲۳ بر سر ما و سر عالم بیپایے

آغاز داستان

ساقی از الطاف تو می در گفست	۱	در ترف دل جلہ خوبے گرفت
می برد آب دل ریشم خمار	۲	مرہم ریشم شود ویشم خمار
شیرہ تمام وہ وہیں شور ہا	۳	سماجمہ شیریں کنم ایں شور ہا
خونده ام از دفتر صاحب دلاں	۴	گوش کن اسے دلبر صاحب دلاں
حرف من از وادی رونق شنو	۵	سما کشد ایں بادیہ در نقش نو
قصہ شامشہی از حد زنگ	۶	تیمخ دے از خون ہمہ در حد زنگ
کے لقب از خانہ و کوے کیاں	۷	بندہ یا حق شدہ خوے کیاں

۲۳ بیپایے۔ در مصرعہ دوم ارا از پائیدن۔

آغاز داستان

۱۔ کف در مصرعہ اول بمعنی دست۔ و در مصرعہ دوم بمعنی کفیکہ در دریا پیدا میشود۔
 ۲۔ خمار۔ در مصرعہ دوم مرکب است از خم و آہ۔
 ۳۔ شور۔ در مصرعہ دوم بمعنی نمکین است۔
 ۴۔ صاحب دلاں۔ در مصرعہ اول مرکب است از صاحب دل و از آں۔
 ۵۔ زنگ۔ در مصرعہ اول بمعنی زنگشاں است و در مصرعہ دوم بمعنی معروف۔

۸	ملک خود آرد اسب از جاه خویش	واقف بیگانه و آگاه خویش
۹	لشکر او تا خست در کار زاد	دشمن خود ساخت در کار زاد
۱۰	آرد برادر خاک در از پائمال	سوده بر افلاک سر از پائمال
۱۱	آید زان سیم و در آتش پرست	آتش پروانه در آتش پرست
۱۲	آرد بت سنگین دل بیباک زاد	گوهری از قطره خود پاک زاد

در صفت دختر که گل نام داشت

۱	ساقی از آن می که بازمانده گل	باز بر آن چهره نه ازمانده گل
۲	کز می دمساز گل آید بجوشش	آید از آن تمانده گل آید بجوشش
۳	مرغ که از دولت گل بانگ آوست	قد گل از صحبت گل بانگ آوست

۱ می خویش - در مصرعه اول بمعنی خود است و در مصرعه دوم بمعنی قریب -

۹ که کار زاد - در مصرعه دوم ای دشمن خود را در کار داد از بسکه ذلیل و خوار نموده -

۱۰ پائمال - در مصرعه دوم ای بوجه زیادتی مرتبه مال و دولت -

۱۱ پرست - در مصرعه دوم مرکب است از پر و است -

در صفت دختر که گل نام داشت

۳ گل بانگ - در مصرعه دوم بمعنی آواز -

دخترے اندر خوش اندر نشان	۴	داشته اندر حرم آتش نشان
برودہ ہم اندر دعویٰ لے لے اگر	۵	دختر خوش صورت و معنی گمرو
سوختہ مے ز آتش آں گلبدن	۶	گل شد نام خوش آں گلبدن
در غم او دیدہ صد پاک تر	۷	داشت از دیدہ بد پاک تر
فرق انداں تابشب یلدا از فرق	۸	گیسوی او آمدہ تا یا نہ فرق
اندر پیشانی او غرہ بود	۹	گرمہ پیشانی او غرہ بود
دیدن او مرہم داغ جناں	۱۰	قامت او گلبن باغ جناں
چوں مہ نور در ہمہ آفاق طاق	۱۱	ابرے او قبلہ عشاق طاق
خمر مے اندر دختہ ہر خوشہ چین	۱۲	سنبلیش آموختہ ہر گوشہ چین
مستی آمو برش آہوش شدہ	۱۳	ز گیسافسوس گمیش آہوش شدہ

۵ گمہ برون سبقت لیجانا۔

۶ اے مے از آتش آں گل بدن خود را سوخت۔

۷ تر۔ در مصرعہ دوم معنی نمناک۔

۸ باغ جناں بہشت۔ جناں۔ در مصرعہ دوم معنی دل آمدہ۔

۹ طاق۔ در مصرعہ دوم معنی یکتا۔

۱۰ چین۔ در مصرعہ دوم امر از چیدن۔

۱۱ برش اے تر داد۔

در رخسار آنچه از پیر شریست بود ۱۴	آهوی او در پیر شریست بود
غمزه شوخش همه چون شیشتر ۱۵	هر مژده اش مانند خم خول شیشتر
چهره دمویده و بیست افزون ۱۶	در دل شب سوخته میان افزون
دل شده دیوانه از آن حال او ۱۷	کوشده بگانه از آن حال او
چون سمن از غنچه خود بینیش ۱۸	کم شده کفش از غنچه خود بینیش
نعل لب آمیخته شمشیر ۱۹	یوسف از آن فتنه عهدش بشیر
در دین از تنگی او پسته تنگ ۲۰	راه دل آن تنگ شکریه تنگ
نقطه در آن دایره کنجی نبود ۲۱	بیج نه از نادیده کنجی نبود
خنده اش انداخته در گلشکر ۲۲	تیمت انداخته در گلشکر
رشته دندان همه جامه لب ۲۳	گوهر جاں راضی از آن لب لب
سیب خواندی به لب آں زرخ ۲۴	میزدی از غایت درد آں زرخ
آفت دلهاشده آں گردنش ۲۵	وزیمه به غایت جاں گردنش
نقره خامی بر از آن همه زیاده ۲۶	نقره شد از نسبت آں کم زیاده

۱۶ ناف افزون در مصرع دوم بمنی وسط مراد از چهره گلست.

۱۹ بشیر در مصرع دوم بمنی خبر دهنده ای مژده رسال.

۲۲ خنده اش آنچه ای خنده اش گل را در شکر انداخته تیمت انداختن بمنی

بستن و طعنه کردن بود. ۲۶ نقره خام - سیم خالص.

بازوئے اور تبحر مرجانش بود	۲۷	صاعد و پنجه مرجانش بود
برگ گل آن ناخن درخون زراں	۲۸	رشته گل ازخون همه کف چو زراں
وز گل تدریست در سینه داشت	۲۹	عمرے از آن نیمه از سینه داشت
سوخته انگشت و سر انگشتها	۳۰	شرح ترا از شعله در انگشتها
نخل قدش بسته بم از مومیاں	۳۱	مرهم جاں بود کم از مومیاں
نافه و نافی چو دوز میا بش	۳۲	چون سخن اینجا رسد انخفا بش
دیدہ دو کوه آتش از آن دهره اش	۳۳	نیست جز از دهره کس آن دهره اش
هم گل و مل ساقش و هم ساقیش	۳۴	عش خوش از نسبت هم ساقیش
از کف پایش همه تاشانه پیر	۳۵	لعل و لعل تمشاخته کاشانه پیر
گل گل نو نیست از رنگ داشت	۳۶	کے باز و صورت از رنگ داشت

۲۷ مرجان - در مصرعہ اول مرکب است از مرد جان و در مصرعہ دوم معنی
موزک (آردو) -

۲۸ انگشت - در مصرعہ دوم معنی زغال (کوکله) -

۳۲ بش - در مصرعہ دوم معنی انخفاے آن بهتر است -

۳۳ دهره - در مصرعہ اول معنی ناہیدہ (تسارہ) و در مصرعہ دوم معنی تاب طاقت

۳۶ از رنگ نام نگار خانہ مانی و نیز نام مصور صورت معنی تصویر -

قصہ دہشدر بہ کو تہ کتم ۳۰ خلعت و صافی اوتہ کتم

قصہ ملک زادہ جم

۱	ساقی ازاں نو گل با غم نواز	۱	خاطر این بلبل با غم نواز
۲	سوزم ازین شعلہ شب سوز چند	۲	سحر از اول شب سوز چند
۳	در رخ خورشید کن آن طرہ باز	۳	پردہ کش از دیدہ آن چہرہ باز
۴	باز کن آن لعل آرا خوش است	۴	گرچہ شد آن بندول آرا خوش است
۵	کے کہ جو آن حاکم والا نثار و	۵	ابن غمے دہشتہ عالی نثار و
۶	ہمسرہ دآن گل نو خاستہ	۶	بر گل او سنبیل نو خاستہ
۷	لعل لے از سیرہ تر خار نیش	۷	حافظ آن لعل شکر خار نیش
۸	اندے آں کز غم او خستہ بود	۸	خاطرش از نشتر خو خستہ بود
۹	شکر خط تاختہ بہر دو میاں	۹	ہندے او بستہ ازاں میاں
۱۰	از لب او داخل گلقت کرد	۱۰	خستہ دل ماہل گلقت کرد
۱۱	ناوک اورا سرمہ بے سپر	۱۱	بے زدہ بہر ناوک و بہر سپر

قصہ ملک زادہ جم

۱۱ نو خواستہ - نوجوان - خاستہ در مصرعہ دوم معنی اور نیدہ -
 ۱۲ دو میاں - مراد از چہرہ - ازاں دو بدین دو میاں معنی گمہ -

ماهی جان جوشن مه پیکر ش	۱۲	ناوک و دشت جان پیکر ش
جم لقب از بهر انز و زوا	۱۳	یوسف می آمده بیرون زوا
جم شده هم گلرخ و هم پلتن	۱۴	کرده خم اندر بر جم پلتن
دارش ملک اند همه چیز آگهی	۱۵	دخبت ملک آمده بر آگهی

رفتن بشکار و دیدن دختر و عاشق برودن

ساقی ازاں گلشن گلزنک رنگ	۱	کرده کف اند خودن گل رنگ
روسی آموخت ازاں رو بهار	۲	مے خود رخ جانب آں رو بهار
گشته گل تازده و جاں گشت ناز	۳	مے خود دل خوش کن ازاں گشت ناز
آتش موسی کن ازاں سبب یار	۴	آبی ازاں آتش موسی بسیار
آراموئے خودن دل خود شیر گیر	۵	مست یک آرموش و صد شیر گیر
روئے از ایام وراں روزگار	۶	کامده نور و زنده آں روزگار

۱۲ پلتن - در مصرع اول یعنی قوی محمود بن بیل است و در مصرع دوم یعنی آں که
 در برودے جم پلتن خود را خم کرده اے حقیر شمرده -

رفتن بشکار و دیدن دختر و عاشق برودن

۳ گشت نواز - در مصرع اول یعنی بنوا گشت -

۷	ابرمم از عشوه در افشاں شده	۸	صفحه گلزار بر افشاں شده
۹	فرش ز در انداخته باران بکشت	۱۰	خمن در ساخته باز آن بکشت
۱۱	نافه سرد آمده در نیراں ز باد	۱۲	گر به بیدش شده لیراں ز باد
۱۳	شاخ گل از بلبل بتاں سران	۱۴	گفت زن و مست از همه ستاں سران
۱۵	مطرب آب از کف خود نغمه سازد	۱۶	در کف او نعره زن اندر حمه سازد
۱۷	شاخ گل افتاده و استاده باز	۱۸	ساغر گل داده و استاده باز
۱۹	خجیر بید از نم شب در نشان	۲۰	واده گل از خنده لب در نشان
۲۱	از پی آن موسم و هم بر شکا	۲۲	قرعه همت زده جم بر شکا
۲۳	توسنش از خورده نم بر گلاب	۲۴	در عرق آن گل شده کم در گلاب
۲۵	دختر کے نیز در اں کار بود	۲۶	در خورے رخ و آن جان کار بود
۲۷	بمده دل از نگهت شمشیر را	۲۸	بر سر شیراں زده شمشیر را

۷ کے پر افشاں شده۔ در مصرعہ دوم اے پر نور افشاں شده۔

۸ لے بتاں سرا۔ خان باغ۔

۹ لے مل یعنی شراب۔

۱۰ لے ز در نشان۔ اے ز در نشان بود۔ نرم شب۔ مراد از شبنم ست۔ نشان دادن۔

در مصرعہ دوم یعنی خردادن است۔

۱۱ لے بر شکا (بر شکال) یعنی برسات۔

۱۸	باد بر انداخته زان رو حجاب	گل پس و ساخته زان و حجاب
۱۹	کرد گل آراسته صد ماه رخ	از کف مه برده ل از شا هر رخ
۲۰	عشرت آنان ستد از جمعیان	گر سنه چون بگذرد از جمعیان
۲۱	کرد بر آن حمله و از حمله سوخت	دید در آن حمله و از حمله سوخت
۲۲	گل دل جم را چون دراز و گداخت	و آن ل و می ترازد و گداخت
۲۳	آب بر گلی چون بجم آید و نگاه	چون ل از آن دل شده و از نگاه
۲۴	رفت دل از سینه و آن شهسوار	بمرد گل از بازو و آن شهسوار
۲۵	شیر از آن رو بهی آغازه کرد	سببش از آن رو بهی آغازه کرد
۲۶	رستمی از زون ز صد اسپند یار	کشته هم از سوز خود اسپند یار
۲۷	بادل خوش گل شده جاد و دزدان	غرقه خوں جم همه جاد و دزدان
۲۸	قصه او حمزه و مهرنگار	غمزده از غمزه و مهرنگار

۱۸ بر انداختن معنی دور کردن حجاب - پرده -

۲۰ جمعیان - در مصرعه اول مرکب است از جم و عنای و در مصرعه دوم مرکب است از جمع و نای -

۲۴ شهسوار - در مصرعه دوم مرکب است از شه و سوار -

۲۵ رو بهی - مراد از منسوبی -

۲۹	نامہ پیر درد و غم آہنگ کرد	کشتن خود از ہمہ آہنگ کرد
۳۰	از سر سخت آمد و صحر اگر رفت	در غم دل نیست بر آہنگ گرفت
۳۱	با دل وحشی شدہ ہمارا نہ ہم	یافتہ مجنون شدہ ہمارا نہ ہم
۳۲	گریہ زارش ہمہ خون ناب شد	آتش کارش ہمہ خون ناب شد
۳۳	دیدہ ترا نہ خون دل غمدیدہ را	گفت ازاں گریہ و غم دیدہ را
۳۴	اشک غم افزوں تو جاہ بہشت	گر وین از خون تو جاہ بہشت
۳۵	چون جیش آن سیل غم از سر گذشت	گفت دل ایما کنم از سر گذشت
۳۶	فاش شد این قصہ در گوشہا	در غم جاں ہم بر جاں گوشہا
۳۷	چوں نہ شد از تجربہ حاصل و ات	از مژہ گل کے کنج از دل و ات
۳۸	نامہ کن از قصہ بیسار دل	ہمارہی از غصہ بیسار دل

نامہ نوشتن حجم بگل و شرح حال خود کردن

ساقی از ایں ے اگر از زبانت ۱ جاں طلب از ما و گرا از زبانت

۲۹ کشتن خود از الخالے بر طبع کشتن خود از ادہ سیکرد۔
 ۳۰ ے صحر اگر رفت۔ در مصرعہ اول یعنی آوارہ صحر شد۔ گرفت بمعنی خود را و عیب آیدہ
 ۳۲ ے خون ناب۔ در مصرعہ دوم مرکب از خون و آب۔
 ۳۵ ے سر گذشت۔ در مصرعہ دوم بمعنی واقعہ۔

۲	بلبل جان را دل پر دانه مانند	۲	شمع شد از محفل و پروانه مانند
۳	می خورم اندر دل آتش پریم	۳	مستم و شد مائل آتش پریم
۴	لاله و شش آن غرقه خو خوار بود	۴	جسم که در آن دادی خو خوار بود
۵	کازد و بے دیده و دل هم بدست	۵	نور و غم ایستاده پر غم بدست
۶	نشاء راحت دل پر دانه است	۶	کائے پری آفت همه پر دانه است
۷	راحت من دیدن دلجوئی تو	۷	سردی و در گلشن دل خوئی تو
۸	شد غم دل کو بی و تن گشتگاه	۸	باشدت ای گل دل من گشتگاه
۹	ساختم از بهر تو جان هر طرف	۹	فعل تو تا ویدم ز در هر طرف
۱۰	مفلسم از قیمت سودا گئی تو	۱۰	عاجزم از محنت سودا گئی تو
۱۱	چاره آن رویتو مه پاره است	۱۱	چیت دل اندر و بے تو مه پاره است
۱۲	بجز من از آن گل رو وصل کن	۱۲	از خم دل اندر پاره مو وصل کن

نامہ نوشتن غم به گل

۱. دل پر دانه مانند. ای دل و پر کشاده نماند.
 ۲. خو خوار. در مصرعہ دوم مرکب است از خون خوار که معنی ذلیل و بربود است.
 ۳. دلجوئی. در مصرعہ اول مرکب است از دل و جو که معنی بهتر است.
 ۴. هر طرف. علیحدہ.
 ۵. سودا. در مصرعہ اول معنی جنون.

خون چکد از این دل پیش از وفات	۱۳	مرمے از لب بدو پیش از وفات
سینه من خستی و ناچار ماند	۱۴	ششده غم بستی و ناچار ماند
با من یک هفته کن ایجاں دوچار	۱۵	تا رهم از ششده غم زان دوچار
سو ختم از غم چو در اندر خلاص	۱۶	چون کنم اکنون نظر اندر خلاص
کے نتد از کردن دل بسند تو	۱۷	شتم مگر از دیدن دل بسند تو

رسیدن نامہ جم بگل و نندی کردن او

ساقی از این آب کاش ترست	۱	دل بدم سوز و وصال خست ترست
محرمن را خگر قلب از چه سوخت	۲	د آب رخ از این از قلب چه سوخت
گردد دل را کنم از میسر	۳	لشکر غم بشکنم از میسر

۱۳ وفات در مصرعہ اول مرکب وفاد تائے و خطاب در مصرعہ دوم یعنی مردن۔

۱۴ ناچار در مصرعہ دوم یعنی لا علاج۔

رسیدن نامہ جم بگل

۱ آب آتش تر شراب۔

۲ محرم ایچھی۔ نزد قلب۔ نزد ناقص۔

۳ میسر۔ در مصرعہ اول مرکب است از می و سر و در مصرعہ دوم بمعنی

لشکر دست چپ۔

مرغ دل از ذوق تو پمدا کند	۴	سوے گل از شوق تو پمدا کند
نامہ جم دے بسوے گل پمدا	۵	چند جم ایں آما دے گل پمدا
نامہ جم را چو گل از ناز خواند	۶	فاصلہ جم را بر خود باز خواند
گفت کز میں نامہ بر غصہ داد	۷	کے دل کس فیصلہ از میں غصہ داد
این سخن از بشنو دانه باد کے	۸	غصہ ایں را پمدا دانه باد کے
نادک کیں بر تن وے کے زند	۹	از پے مرگش ہمگی کے زند
از ہمہ کو گو پمدا بر شود	۱۰	بکروے از آتش کے بر شود
در کند از حاصل کیواں سخن	۱۱	ضد ہم آید دل کے واں سخن
در نسب از جہمہ جسم بود	۱۲	خوار بر او از ہمہ جسم بود
نسبت در کے کند او با خام	۱۳	گر ہمہ ناپختہ نکو کار خام
ہمسر من کے شود آخام سر	۱۴	در سر من می کند آں خام سر
کے بود از بہدہ دو بر جم	۱۵	درختہ خوں از دو بر جم
گو ہوس از من کن آں ہمدے	۱۶	گر ہمہ جاں باشی و جاں ہمدے

۴ کے۔ در مصرعہ اول کہنی بادشاہ و مراد از پمدا (گل) است۔

۵ کے زند۔ در مصرعہ دوم یعنی داغ کند۔

۱۲ جم۔ در مصرعہ اول مرکب است از جم و عم در مصرعہ دوم بمعنی جمع من است۔

جواب نامہ از جانب گلنجم

۱	ساقی ازاں شیشہ صاف گلاب	۱	خوں شدہ در ناقہ ناف گلاب
۲	لاے گراں صافی جاں لائے ست	۲	صافی او گرو داندان لائے ست
۳	غنچه ویش این نامہ دیکر کشائے	۳	چشم جم اند خانہ دیکر کشائے
۴	گر خط عدد اول و امتق بہ است	۴	نامہ گل ہم سوئے عاشق بہ است
۵	گر دخطے آں پیری اختر سواد	۵	چشمہ حیوانی و ظاہر سواد
۶	خضر خطے در نظر آب حیات	۶	گلشن جاں در ہمہ باب حیات
۷	نامہ گل چوں بر جاں باز شد	۷	برتن بیجاں در جاں باز شد

جواب نامہ از جانب گلنجم

۱۔ گلاب در مصرعہ دوم مرکب است از گل و آب در مصرعہ اول مراد از شراب است
 ۲۔ لائے ست۔ در مصرعہ اول مرکب است از لائے معنی ملامت کننده و اند است و
 مصرعہ دوم مرکب است از لائے معنی در و (چھٹ) و اند است۔
 ۳۔ دیکر کشائے۔ در مصرعہ دوم مرکب است از دل دیکر کشائے۔
 ۴۔ سواد۔ در مصرعہ اول معنی نوشتن و در مصرعہ دوم معنی سیاہی
 ۵۔ آب حیات۔ آب حیران۔ باب حیات۔ باب زندگی۔
 ۶۔ باز شد۔ در مصرعہ اول معنی باز رفت و در مصرعہ دوم معنی داشت۔

کین همه شرح رستم از ما چهر است	۸	دعوی خوں تو هم از ما چهر است
هر که شده زیر لعل و قد و ادخواه	۹	گو بر و از خاطر خود دادخواه
ز کس من کا ہوئے چنین خطاست	۱۰	جستن اداقت دی خطاست
کے پیے من دل شدہ در ہر گرفت	۱۱	دامن جاں بزدہ در ہر گرفت
سنبل من سایہ شمشاد خواست	۱۲	پر گل ازاں نکبت شمشاد خواست
سایہ شمشاد شد از غصہ خورد	۱۳	کام دل از من بشد القصہ خورد
از لب من گرم سر کامت بود	۱۴	تلخی غم در خورد کامت بود
کنج و خو خواہی مادرزیاں	۱۵	در ہمہ خونہ نیدی مادرزیاں
کے سوے غیر آمدہ کنجہم تھی	۱۶	کو دل ازیں و سوے کنجہم تھی

۹ سے دادخواہ۔ در مصرعہ اول اکم فاعل سماعی و خواہ در مصرعہ دوم امر از خواستن۔

۱۰ خطا۔ در مصرعہ اول نام شہر مشک خیزہ در مصرعہ دوم بمعنی بد است یعنی ضد در

۱۱ در ہر۔ در مصرعہ اول بمعنی رہنما و در مصرعہ دوم مرکب اندہ و ہر۔

۱۲ شمشاد۔ در مصرعہ اول مراد از قد و در مصرعہ مرکب است از شمشاد۔

۱۳ القصہ بمعنی حاصل کلام۔

۱۴ کام۔ در مصرعہ اول بمعنی مقصد و در مصرعہ دوم بمعنی آنکہ در ہندی تاگویند۔

۱۵ مادرزیاں۔ در مصرعہ اول مرکب است از مادر و زیاں و در مصرعہ دوم

خونہ نیدی مادرزے آنست۔

یا کنز افسر و این ترک سر	یا بکن از خنجر کیس ترک سر
--------------------------	---------------------------

رسیدن نامه گل بحکم و جواب نامه نوشتن

۱	کتاب رخ اوداد نگوهر سیم	۱	ساتی از اوج چشمه گوهر سیم
۲	تا تو در آن آینه رویاوری	۲	نی کند آینه رویاوری
۳	چشم دل اندر آینه است باز	۳	در دل من بوائی امید است باز
۴	بدیدم بهر بسته گل باز شد	۴	عنجه سر بسته گل باز شد
۵	گفت که من شنوم آنرا اندام	۵	خواند حجم آن نامه و آن را اندام
۶	که در خط از پی یاری سپرد	۶	حم دگر آمده زاری سپرد
۷	چون گل خاها آمده هم در گذر	۷	کای گل از این خواری حجم در گذر

رسیدن نامه بگل بحکم و جواب نامه نوشتن

۱. یاری در مصرع اول معنی داده است: رویاوری در مصرع دوم مرکب است از روی و آوری.

۲. باز در مصرع اول معنی باد دیگر و در مصرع دوم معنی کشاده

۳. آن را از او در مصرع اول ظاهر است و در مصرع دوم مرکب است از آنرا و از او.

۴. زاری سپرد: اے گریه و زاری را اختیار کرد.

۸	آه بده ای گلشن جان بخش من	۸	آه سدا ز خرمین جان بخش من
۹	گم شده بر این چمن از صد هزاره	۹	گو یکم ای گل چمن از صد هزاره
۱۰	غصه من گم دل من خوں مزید	۱۰	آه بر قصه محبت من مزید
۱۱	گم و مدانه که گل من یاسمن	۱۱	کس در وادای دل من یاسمن
۱۲	گو نظر ای گل من آساکنی	۱۲	صد دل آشفته تن آساکنی
۱۳	چشمه مهرت دل ما تشنه دید	۱۳	یاده ما هیچ حسنه آتش دید
۱۴	مرغ گم از صحبت گلزار سوخت	۱۴	مرغ من از وقت گلزار سوخت

رسیدن نامه بگل و اظهار محبت گل

ساقی از ادا شیشه پر خوں کرم ۱ کافتد از ادا در دل مزخون کرم

شبه بخش در مصرعه دوم یعنی حصه است.

۹ به هزاره - در مصرعه اول یعنی بلبل است -

۱۱ ای که گل - مرکب از که و گل - یاسمن - در مصرعه دوم مرکب است از یاس و من

۱۳ آتش دید - در مصرعه دوم مرکب است از آتش و اندید -

۱۴ گلزار سوخت - در مصرعه دوم مرکب است از گل و اندید -

گلزار سوخت -

۱	خمرده آتش خدرانه خود و فش	۲	اندک و شد شرانه خود و فش
۳	طلی ازاں آرد کم آورین	۳	پیرم ازاں یکدوم آورین
۴	بنده پیرانه که مهرست باز	۴	گر که و مه داده مهرست باز
۵	یافت ده آں مهره غم برکشاد	۵	باز گل آں نامه جم برکشاد
۶	مشتش از و هم دل و هم دیده بود	۶	گل چو هم اندر رخ جم دیده بود
۷	یک غم ازین واقعه صد خواند گل	۷	دایه خود را سوئے خود خواند گل
۸	آں هم ازاں میکرده غمخوار بود	۸	در بر گل نرگس جم خوار بود
۹	سوخسته چوں سوسن گلزار شد	۹	دایه ازاں گفتن گلزار شد
۱۰	بشکنند این حادثه صد جام جم	۱۰	گفت گمرازی واقعه شد کام جم

رسیدن نامه جم بگل و اظهار محبت گل

۱ در مصرعه اول شرر یعنی چنگاری و خود یعنی آفتاب و درن یعنی خم خمرده آتش در مصرعه دوم یعنی ریزه آتش -

۲ دیده - در مصرعه دوم یعنی چشم است

۳ خوانده - در مصرعه اول یعنی طلب کرد -

۴ نزار شد - در مصرعه اول یعنی در گریه شد -

۵ (جم) در مصرعه اول نام عاشق گل - در مصرعه دوم مراد از جمشید که بادشاه

کشور ایران بود -

چوں اثر اندر دل آں دایه است	۱۱	گل غم خود گفت بدایه است
کاشش مهرش زند آں جمر یا	۱۲	در دل و دل چوں کند این جمر یا
بند تو این شد کنم آن رو نهان	۱۳	چاره دا غم کن و یکسو نهان
گر کنی این چاره و غم خوادم	۱۴	موسه سر اندر بزم خوادم
می کنم از در سر و پا خرم منت	۱۵	خرم منی از نه و کنم آخر منت
در خیمت از آں نرگس طناز را	۱۶	مانند از طامع تن تاز را
دایه هم از بخشش بسیار گل	۱۷	گشت در آن واقع بسیار گل
شد موسه که از ده افسونگری	۱۸	گاں همه خندیده اکنون گری
پیش تو کوزه از شده کاه کبیر	۱۹	چشم شده دشمن زده راه کبیر
گر چه شد از خویش تو با دشمنی است	۲۰	آتش او بخوت و با دشمنی است
در صف و در جنگ تو خواهد ستاد	۲۱	ملک تو از جنگ تو خواهد ستاد
شهر تو او گیرد و لشکر و هوش	۲۲	چاره کارش کن و دختر و هوش

۱۳ نهان. در مصرعه دوم مرکب است از نه و آن.

۱۵ خرم منی از اناخاے در سر و پاے تو خرم من از زنا دکنم.

۱۷ بسیار. در مصرعه دوم مرکب است از بیس دیار. اے بسیار معین
بد و کار گل شد.

۲۱ خواهد ستاد. در مصرعه اول مشتق از استا و ن است و در مصرعه دوم مشتق از ستاد.

۲۳	ساعده جم بانہ دلاہام یافت	۲۳	کے ہم ازیں راز دلاہام یافت
۲۴	سکندہ دلاہامی و دلاہامی خوش	۲۴	بمذہب جم مذہب کے از اشہا و خوش
۲۵	غرفہ در شد ہمتہ تار وے سور	۲۵	شہر کے اندر وصلت بانوے سور
۲۶	شکل دو طاق آمدہ یکجاے سخت	۲۶	تخت رازہ حجاب لادہ سخت
۲۷	میوہ دل آمدش اندر کنار	۲۷	از ہمہ غم شد دل جم بہ کنار
۲۸	آحمہ کارش نگہ از دست برد	۲۸	اولش آن غم اگر اندر دست برد
۲۹	بستہ شد از شد غم ہرہ بار	۲۹	گل چو شد اندر جم ہرہ بار
۳۰	آلخ شد از شودی غم کام دل	۳۰	چوں شد از حاصل جم کام دل

رفتن جم بگوئے بازی از اسب افتادون

۱	گشت پس از آمدہ و کم داد داد	۱	ساقی ازیں چیز غم داد داد
۲	سوز داند و گم شد و کم دوں بود	۲	بمسر ماتام گم دوں بود

۲۳ لے دلاہام یافت۔ در مصرعہ اول اے آہام دل یافت۔

۲۵ لے سوز۔ در مصرعہ دوم یعنی دیوار است۔

۲۷ لے بہ کنار شد اے علیحدہ شد۔

۲۸ لے اندر دست برد۔ اے بخود نہ برد۔ دست برد۔ در مصرعہ دوم یعنی غلبہ است۔

رفتن جم بگوئے بازی از اسب افتادون

۳۰ لے گم دوں۔ در مصرعہ دوم مرکب است از گم دوں۔

۳	خاطر جم را تنگ ابرش بود	۳	روئے از آسایش آن خوش هوا
۴	جانب میدان شده گلگون زون	۴	خورد و جام می گلگون زون
۵	گوند دو به تارک ابرش رساند	۵	بر سر گم و دو تنگ ابرش رساند
۶	چون مه نوزد ابر بودی او شهر شهر	۶	از آن سر چو گاهان زده کو شهر شهر
۷	از خم چو گاهان نشد آسودا گوئی	۷	یکدم از دچون دم بهوده گوئی
۸	مرگ هم آماده بر می تا ختن	۸	تا ختنه اسب از حد چینی تا ختن
۹	ساغر جم گشت از آن خورد و مرد	۹	دو شد و آسب هم آن خورد و مرد
۱۰	از یزید از خون زده اسب بخورد	۱۰	سیلی مرگ آن همه اسباب خورد
۱۱	مرد شد این عاقبت انجام جم	۱۱	خورد شد از حادثه آن جام جم

رفتن گل زنده در آتش با نعلش جم سوختن با هم

ساقی از این کاسه و خواں کبود ۱ آخر می اندر گل و جان که بود

۲ که ابرش یعنی اسب دبو یعنی خواش است -

۳ که گلگون زون - اے برائے دو انیدن اسب سوئے میدان رفت -

۴ که ابرش - در مصرع دوم معنی مرکب است از ابر و شین ضمیر که مرجع آن گوئی است -

۵ که گوئی در مصرع دوم معنی گیند است و در مصرع اول امر از گفتن -

رفتن گل زنده در آتش با نعلش جم سوختن با هم

۶ که خواں کبود - مراد از فلک است -

چشمه بوس است پراز گمرو مهر	۲	گرمی فصل است در آن سرد مهر
قصه دختر شنو القصه باز	۳	کرد بر دهم در آن از غصه باز
از اجل این فرض بر آتش زنا	۴	کنز بے نقوش اندر آتش زنا
جسم که هم از مرده تن زنده بود	۵	بر سر آتش زدن از زنده بود
جسم که بر از ناوک کین کش داشت	۶	مرد در آتش شده این کیش داشت
سخت ستاد عالم فرماں بر می	۷	زنده در آتش زدن آن پری
ماه رخ آراسته چون مشتری	۸	در غم او غرقه خوں مشتری
از پی قصص از غم جسم گفت زنا	۹	غرقه خوں هم رخ و هم گفت زنا
سرو قدس بزم زده دامان شده	۱۰	دام دل آن موی همه دامان شده

۱. بوس - در مصرعه اول بمعنی سختی است

۲. غصه - در مصرعه دوم بمعنی رنج و غم است

۳. آتش زنا - در مصرعه اول بمعنی آتش پرستان است - زنا - در مصرعه دوم جمع زن است

۴. کیش - در مصرعه اول بمعنی ترکش و در مصرعه دوم بمعنی غم و سب است

۵. آن پری - در مصرعه دوم مراد از گل است

۶. مشتری - در مصرعه دوم بمعنی خریدار است

۷. دامان - در مصرعه دوم مرکب از دام و آن

بر سر آتش زده پاخوش بحسرخ
 او همه بنیرم شده گوگرد باد
 عاشق سر مست نه پروانه رنگ
 مست شد آن کلرخ و گلزار گشت
 دانه و ش افشاده در آتش روان
 روشن شد اندر غم جاں گونه کم
 آتش شوقش دل پروانه سوخت
 اے دل ازین واقعہ بیدار شو
 خسته ازین معرکہ گرداں همه

۱۱

باد برافروخته آتش بحسرخ
 خاک زده اندهم شده گوگرد باد
 چرخ در آتش زده پروانه رنگ
 رفت در آتش و گلزار گشت
 طعنه زده آتش بر آتش روان
 دانه در آتش زده دانه کوه کم
 زان نگر آخر که چه مردانه سوخت
 کشته درین معرکہ بیدار شو
 گرد رخ اند معرکہ گرداں همه

۱۱ اے پاه چرخ زده در مصرعہ اول بمعنی قص نمود و چرخ در مصرعہ دوم بمعنی فلک است
 ۱۲ اے پروانه رنگ در مصرعہ دوم بمعنی مثل پروانه است
 ۱۳ اے گلزار گشت اے دگل (بزرگ گل) انار سرخ شد در مصرعہ دوم بمعنی
 آنست که گل بوجه سوختن آتش شد

۱۴ اے بیدار شو در مصرعہ اول بمعنی آگاه شو در مصرعہ دوم بیدار - مرکب است
 از بے پروا

۱۵ اے گرداں در مصرعہ اول جمع گرد است بمعنی پہلوان - رخ - از معرکہ گرداں گرد زده
 اے از معرکہ رخ بر تافتند گرد زده گرد

غیرت عشق از همه کس برنخواست	۲۰	عشق هم از طینت حس برنخواست
سید شد از بیدل بیدین از عشق	۲۱	می کشد او جگر بیدین از عشق
کمر همه بر خود زده خنجر خلافت	۲۲	دوستی این آمد و دیگر خلافت
باغ در آرایش و آیین گل	۲۳	سوختن آسایش و آیین گل
چون تن گل را زود اندر گلاب	۲۴	گل چه در آتش چه خود اندر گلاب
لین شش عشق آمده و آنکه کلی است	۲۵	خانه کز آن شش رود و آنکه کلی است
سعدن گنج و گهر این خاکدال	۲۶	دود شو مشگر و گهر این خاکدال
قطره کنیز بجز بر آمد درست	۲۷	در شد و شد قیمت کس صد درست

در خاتمه کتاب

ساقی از این جرعه در انجام کوش	۱	چون همه دادیم در انجام کوش
پیکر این شیشه و خم کوتاهی است	۲	کاخ این شیشه غم کوتاهی است

۲۳ آیین. در مصرعه اول بمعنی ازینت و در مصرعه دوم بمعنی طریق است.

۲۶ خاکدال. در مصرعه دوم بمعنی ایستادن خاک بدان است.

۲۷ درست. در مصرعه اول بمعنی بهتر است و در مصرعه دوم درستی بمعنی اشراف است.

در خاتمه کتاب

۲۸ کوتاهی. در مصرعه دوم مخفف کوتاه می است.

۳	تا یکے این خانه و جام مدام	۳	بگذراند این دانه و دمام مدام
۴	جان که در آتش پرداند سرخوشی	۴	نخنجی مرگش بر دانه سرخوشی
۵	دام تو شد اندر طرب آمد از چنگ	۵	تا بدمد این مرغ سب از چنگ
۶	نعره زن از قافله خورش در آ	۶	کمز سر جان خیزد در آتش در آ
۷	در گذران این تفت خوں سر خرمی	۷	از شد و سازد از تفت خوں سر خرمی
۸	میل تو شد گمراهی دار السلام	۸	من شدم اینک راهی دار السلام
۹	از سر جان بگذرد دل خوش نشین	۹	باش درین منزل گل خوش نشین
۱۰	ناوک دل را پر دین بر نشان	۱۰	تا خورد آن ناوک ازین بر نشان
۱۱	کعبه دل که در پرت خانه ایست	۱۱	رو چوبیت اندر برتخانه ایست

۳ به مدام - در مصرعه اول یعنی شراب است و در مصرعه دوم یعنی همیشگی -
 ۴ سرخوشی - در مصرعه اول یعنی مستی است و در مصرعه دوم مرکب است
 اندر سرخوشی - اے خوشی از سر نمی برد -
 ۶ در آ - در مصرعه اول یعنی زنگوله است و در مصرعه دوم یعنی دخیل شود -
 ۷ دار السلام - در مصرعه اول یعنی بهشت است -
 ۹ بر نشان - در مصرعه اول یعنی نصب کن است تا ناوک بر نشان خورد
 اے تاثیر بر نشانه برسد -

طاعت نرداں کن دیں ہم پرست	۱۲	بر دل نطاہر صفت این ہم پرست
طاعت صد قافله ہر شام کن	۱۳	صبح حج قافله در شام کن
از ہمہ کس خواہی و خو نخواہی است	۱۴	کم کن ازین باد یہ خو نخواہیست
اہلی از اں باد یہ کہ خون تراست	۱۵	و مبدم آشفته و مجنوں تراست
شد ز خود آشفته و ثابت شست	۱۶	تا بر سیارہ و ثابت شست
تا کہ دریں کعبہ جان کام شد	۱۷	مدتے از سعی در اں کام شد
تا کہ صد عیبہ بریں بولہ نہخت	۱۸	از ہمہ لاد بر دریں بولہ نہخت
سکہ او بریں کم از اں خوردہ گیر	۱۹	خوردہ رشکے ہم از اں خوردہ گیر
آہمے او گر شدہ عیش مبیں	۲۰	نافہ او بنگر و عیش مبیں
خوش کن ازین گلشن ما و اگزار	۲۱	گل بر و خارش بر ما و اگزار

۱۵۔ در مصرعہ اول معنی نرم است و در مصرعہ دوم برائے پیدا کردن معنی بیشی است۔

۱۶۔ ثابت۔ در مصرعہ دوم معنی کو کہے کہ حرکت نہ کند ثوابت جمع آن است۔

۱۷۔ بولہ۔ در مصرعہ دوم معنی گہریا کہ در اں ندر ویم لا بگدا زند۔

۱۹۔ خوردہ گیر۔ در مصرعہ اول معنی عیب بگیر و در مصرعہ دوم معنی خوردہ شدہ معلوم کن۔

۲۲	بسه برین سوخت زده بجر با	۲۲	که شده زده قافیه که بجر با
۲۳	سوختم از محنت و پرسان ختم	۲۳	تا که من این مخزن درسا ختم
۲۴	مور که بر مد که تنگ آمده	۲۴	رستم ازین مور که تنگ آمده
۲۵	نوح شد این همت کشتی گرفت	۲۵	تر شد از همت کشتی گرفت
۲۶	تا که خم آمد قد هم شستم	۲۶	استه شد از و دطه هم شستم
۲۷	زهره گری چنگ من آرد چنگ	۲۷	تا که جان سخن آرد چنگ
۲۸	گو سر مضراب در ابر ششم آرد	۲۸	هر مره از چشم تمام به شمار
۲۹	کس چو من این رشته زیبا نتافت	۲۹	پرتو فکر کس این جانتافت
۳۰	سودن لعل و گهر آساں کجا	۳۰	این حق دریاست اسل کجا
۳۱	فکریت من صاحب صدره فر شعر	۳۱	در همه تن صاحب صدره شعر

۲۲ بحر - در مصرع اول معنی دریا است و در مصرع دوم مراد از بحر شعر است -
 ۲۳ بحر - تنگ آمده - در مصرع دوم معنی عاجز آمده -
 ۲۸ شمار - در مصرع دوم مشتق است از شمردن -
 ۲۹ نتافت - در مصرع دوم معنی روشن نشد -
 ۳۱ در - در مصرع اول معنی باریکی و اشاره است - صدرم از شعر - اے
 من از شعر است -

۳۲	با تنگ من شیر نماز همزی	نایدانه و تنگ گمرازم همزی
۳۳	فارس میدان طلب این فادسی	وزدم شاه عرب این فادسی
۳۴	بنده محمود و سر بدم	حلقه شد از خدمت این در قدم
۳۵	لطفت می از و چله خون بر کنانه	کشیتیم آورد و در اندر کنانه
۳۶	بهست درین در بوس شاهیم	نیست سرو بال بجز شاهیم
۳۷	بر لب بجز از همه سو فاد غم	رسته ام از ناوک سو فاد غم
۳۸	شرط شد از بهست محمود و باد	آخر کار همه محمود و باد

۳۲ از همزی - در مصرعه دوم معنی از غم جدا شدن است -

۳۵ کنانه - در مصرعه اول معنی ساحل و در مصرعه دوم معنی بر است -

۳۷ سو - در مصرعه اول معنی طرف است -


تتام شد

J. & K. UNIVERSITY LIB.

Acc No 60423

Date 15.9.65

卷之四



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

کتاب فقہ اسلامی

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

